

بازاندیشی نهضت پانزده خرداد

در پرتو تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی دوران معاصر ایران

◆ اشاره

آیا بازاندیشی تاریخ، کشف حقایق نهفته در متن رخدادهاست یا خلق این حقایق؟ هر دو وجه این گزاره سؤالی، ما را متوجه اهمیت بازخوانی و بازاندیشی پیوسته رخدادهای تاریخی می‌کند؛ چه مراد ما از این بازخوانی خلق گفتمان جدید باشد و چه کشف حقایق نهفته در رخدادها.

پانزده خرداد در تاریخ تحولات دوران معاصر ایران یک نقطه عزیمت است و بازخوانی آن لاجرم منشاء کشف یا خلق گفتمان‌های جدید در حوزه اندیشه‌های اجتماعی می‌باشد. شیوه بازخوانی این رخداد بزرگ برای فهم حقایق نهفته در آن اهمیت ویژه‌ای دارد. تاکنون از زوایای متعددی جریان‌های سیاسی و اجتماعی چپ و راست و حتی مورخان و تحلیلگران تاریخ، این رخداد را بازخوانی نموده‌اند. در این بازخوانی، عده‌ای آن را یک حرکت قشری، بعضی‌ها آن را یک حرکت کم‌عمق اجتماعی، جریان‌هایی آن را یک «شورش کور»! و جریان‌های دیگری پانزده خرداد را نقطه عطف تاریخ معاصر ایران دانسته‌اند.

هیچ کدام از این بازخوانی‌ها بیانگر پیوند ناگسستنی این رخداد با نو زایی ایران در نیم قرن گذشته نیست. این نشان می‌دهد که هنوز پانزده خرداد با تمام حقایق پنهان و آشکارش به درستی درک نشده است و هنوز ناگفته‌های زیادی پیرامون این رخداد وجود دارد که می‌تواند کشف و یا خلق شود. در گفت‌وگوی حاضر تلاش کردیم که به پانزده خرداد از این زاویه نگاهی داشته باشیم. گفت‌وگوی حاضر، با دو تن از صاحب‌نظران تاریخ تحولات معاصر ایران، در تاریخ سوم خرداد ۱۳۸۹ انجام پذیرفت. دکتر سید حمید روحانی اولین مورخ انقلاب اسلامی است که تولد سیاسی خود را مرهون ۱۵ خرداد و اندیشه‌های امام می‌داند و پس از خروج از ایران بعد از وقایع ۱۵ خرداد، از اولین افرادی است که در کنار امام خمینی به ثبت و ضبط رخدادهای نهضت امام خمینی می‌پردازد و از طرف امام ملقب به مورخ انقلاب اسلامی می‌شود. او در امواج متلاطم رخدادهای سه دهه اخیر انقلاب اسلامی همچنان به آرمان‌های امام و فادار می‌باشد و مروج این آرمان‌های است و به دلیل همین وفاداری، زخم تهمت‌های جریان‌های چپ، راست، منافق و تجدیدنظر طلب را بر تن دارد.

دکتر موسی فقیه حقانی، محقق و مورخ تاریخ تحولات دوران معاصر و عمیق در شناخت جریان‌های مؤثر در این تحولات و گرایش‌های انحرافی و سرسپرده آن می‌باشد. اگر می‌خواهید درک درستی از نقش جریان‌های فراماسونری و همچنین فرقه‌های ساخته دست استعمار مثل بایبه، بهاییه، ازلیه و وهابیه در ایران و سرزمین‌های اسلامی داشته باشید باید به سراج دکتر حقانی در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر بروید؛ بی‌تردید از آنجا دست خالی برنخواهید گشت.

گفت‌وگوی حاضر پیرامون سؤالات ذیل انجام گرفته و در جهت احصاء پاسخ‌هایی در خور تلاش شده است:

۱. چرا پانزده خرداد به عنوان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران محسوب می‌شود؟
 ۲. آیا شعار نه شرقی، نه غربی در پانزده خرداد ظهور و بروز داشت؟
 ۳. آیا حضرت امام در مبارزه خود صرفاً قصد نصیحت و اصلاح حکومت را داشتند یا اینکه ایشان خواستار براندازی رژیم بودند؟
 ۴. واکنش گروههای سیاسی به قیام پانزده خرداد چه بود؟
 ۵. آیا در دورانی که حضرت امام، نهضت خود را آغاز کردند فضای حوزه علمیه قم سیاسی بود؟ و ...
- فصلنامه پانزده خرداد امید دارد که این گفت‌وگو در بازشناسی بخشی از حقایق ناگفته پیرامون نهضت پانزده خرداد مؤثر واقع شود.

دکتر نامدار: بسم الله الرحمن الرحيم.

جناب دکتر حقانی! لطف فرمودید که به فصلنامه پانزده خرداد وقت دادید تا در محضر جنابعالی باشیم؛ همچنین آقای دکتر روحانی که به رغم مشغله‌های فراوان، زحمت کشیدند و این وقت را به فصلنامه خودشان دادند که با هم مجدداً رخداد بزرگ پانزده خرداد، سرآغاز نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی را بازشناسی نماییم. امام بارها فرمودند که پانزده خرداد مبدأ انقلاب اسلامی است و ما نباید شرایطی فراهم کنیم که این واقعه از یاد برود؛ علی‌الخصوص در این دوران و انفاسا که امواج فتنه و شببه به حقیقت جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی حمله آورده و بسیاری از آثار و میراث حضرت امام توسط ضدانقلابیون قسم‌خورده انقلاب مورد تردید قرار گرفته و جریان‌هایی که مدعی طرفداری از امام و متولی رسمی حفظ ارزش‌ها و آرمان‌های امام هستند سکوت اختیار کرده‌اند و یا خودشان هم در ایجاد این شباهات سهیم هستند.

حضرت امام و اغلب آنهایی که نهضت امام خمینی را تحلیل کرده‌اند، نقطه عزیمت انقلاب اسلامی را واقعه ۱۵ خرداد و اتفاقات مربوط به آن و تحولاتی که قبل و بعد از آن اتفاق افتاد، می‌دانند. جا دارد این پرسش مطرح شود که چرا ۱۵ خرداد از میان همه رخدادها یک رخداد تاریخی شد؟ ۱۵ خرداد نسبت به رخدادهای دیگری که قبل و بعد از آن اتفاق افتاد چه ویژگی‌ای داشته است که آن را به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ تحولات دوران اخیر،

علی‌الخصوص در حوزه انقلاب اسلامی، مطرح کرده‌اند؟

اگر اجازه بفرمایید ابتدا از آقای دکتر روحانی شروع می‌کنیم.

دکتر روحانی: بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و درود به امام و شهدای عزیز ۱۵ خرداد سال ۴۲ قیام ۱۵ خرداد را، همچنان که فرمودید، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران دانسته‌اند. به نظر می‌رسد ۱۵ خرداد چند تحول عظیم به همراه داشت که من سعی می‌کنم نقطه عطف بودن این رخداد را از زاویه این تحولات نشان دهم.

♦ مخالفت جریان‌های سیاسی با رژیم پهلوی در چارچوب نظام سلطنتی

پیش از نهضت امام و ۱۵ خرداد مبارزاتی که در ایران دنبال می‌شد مبارزات پارلمان‌تاریستی بود؛ یعنی مبارزه در چارچوب قانون اساسی و وفاداری به نظام مشروطه سلطنتی معنا داشت و کسی جسارت تردید در نظام شاهنشاهی را نداشت. حتی بعضی از گروه‌ها که در آن روز، تندر و افراطی هم دانسته می‌شدند، مانند نهضت آزادی، در اساسنامه خود این مطلب را آورده بودند که ما قانون اساسی را دربست قبول داریم و اصل ۳۰، ۳۱ و ۲۲ متمم قانون اساسی که می‌گوید باید سلطنت نسل بعد نسل در خاندان پهلوی ادامه پیدا کند را تأیید می‌کنیم. این یک مسئله اساسی بود که کاملاً برای همه گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی جا افتاده بود و آنها به آن اعتقاد داشتند و در چارچوب آن حرکت می‌کردند. بنابراین تا قبل از نهضت پانزده خرداد هیچ جریانی جرئت و جسارت تشکیک و تردید در ارکان نظام سلطنتی را نداشت و نهضت امام از این جنبه یک نقطه عزیمت بنیادی در تاریخ تحولات ایران به‌شمار می‌رود؛ به عبارتی روی کار آمدن یک نظام مردمی که در آن مردم نقش حیاتی در تعیین سرنوشت خود داشته باشند مدیون نهضت امام و جنبش ۱۵ خرداد است.

♦ مبارزه در پناه حمایت یک قدرت خارجی

نکته دومی که تا قبل از ۱۵ خرداد در مبارزات گروه‌های سیاسی مطرح بود و به عنوان یک تز تردیدناپذیر پذیرفته شده بود این بود که مبارزاتی که در ایران انجام می‌گیرد و مبارزانی که در ایران فعالیت می‌کنند باید از حمایت یک قدرت خارجی برخوردار باشند و به یک قدرت خارجی وابسته باشند. نیروهای مبارز چپ و ملی‌گرا و غیره باور نمی‌کردند که بدون حمایت یک قدرت جهانی بتوان در ایران مبارزه کرد و این مبارزه را پیش برد. این فکر نه تنها در میان مبارزان آن روز ایران بلکه در میان مبارزان کشورهای دیگر هم مطرح بود. بعد از جریان ۱۵ خرداد می‌دیدیم که در کشورهای عربی هم همین فکر وجود دارد. گاهی که به دفاتر

سازمان‌های آزادی‌بخش می‌رفتیم او لین سوالی که از ما می‌پرسیدند این بود که شما در مبارزاتتان از پشتیبانی کدامیک از ابرقدرت‌ها برخوردارید؟ وقتی پاسخ می‌دادیم ما در مبارزاتمان از پشتیبانی هیچ قدرتی جز ملتمن برخوردار نیستیم تعجب می‌کردند و پوزخندی می‌زدند و باور نمی‌کردند. حتی یادم است در لبنان با رهبر یکی از گروه‌های مائوئیست ملاقات داشتم. او از ما سؤال کرد که شما در مبارزاتتان از پشتیبانی کدامیک از قدرت‌ها برخوردارید؟ گفتم از پشتیبانی هیچ قدرتی برخوردار نیستیم جز قدرت ملتمن! گفت از سیاست هیچ چیزی نفهمیده‌اید! یعنی تا این حد این مسئله پذیرفته شده بود. در نجف بزرگترین انقاد گروه‌های سیاسی مثل اخوان‌المسلمین و حزب‌الدعوه به امام این بود که ایشان لبه تیز حمله را متوجه امریکا و انگلیس کرده‌اند و در نتیجه در ایران این کمونیست‌ها هستند که بهره می‌برند و می‌توانند موفق بشوند و برای آنها زمینه فراهم می‌شود؛ اینها چیزی بود که وجود داشت. امام با نهضت ۱۵ خرداد این توهمند را ابطال کرد و این یک نقطه عطف در تاریخ مبارزات ملت ایران و سایر ملت‌های دریند بود.

◆ اهمیت خطر لیبرالیسم نسبت به کمونیسم

مسئله سوم که در میان محافل مذهبی هم جا باز کرده بود و به آن اهتمام می‌ورزیدند و انرژی زیادی هم صرف آن می‌کردند این بود که خطر اصلی برای کشورهای اسلامی، جهان اسلام و خود اسلام خطر کمونیست‌ها است؛ کمونیست‌ها هستند که خطر جدی برای اسلام به حساب می‌آیند و حتی دولت‌های غربی را به نحو غیرمستقیم حامیان اسلام می‌دانستند. همین تصور غلط باعث شده بود که برای مبارزه با کمونیسم به دامن لیبرالیسم سقوط کنند. خدا رحمت کند حاج آقا جمال موسوی، یکی از روحانی‌های عارف‌مسلکی که با مقام معظم رهبری هم در ارتباط بودند، به من گفت داشتم به ایران سفر می‌کردم؛ امام فرمود به دوستان ما در ایران سلام برسانید و بگویید ما در نجف با کسانی مواجه هستیم که امریکا و انگلیس را حامیان اسلام می‌دانند. این مسئله‌ای بود که از قبل جریان ۱۵ خرداد در جامعه جا باز کرده و

پذیرفته شده بود و به صورت یک سنت مبارزه در میان جریان‌های مبارز نقش ایفا می‌کرد ولی امام وقتی نهضت را آغاز کردند به هر سه مسئله کاملاً پشت پا زدند؛ اولاً مبارزه ایشان علیه نظام سلطنتی و رژیم پادشاهی بود بر عکس کسانی که در چارچوب دولت و قانون اساسی مبارزه می‌کردند.

ثانیاً نکته‌ای که امام روی آن خیلی تکیه داشتند مسئله «نه شرقی، نه غربی» بود. امام آمدند و مبارزاتشان را بر پایه اتكا به ملت و اسلام آغاز کردند بدون اینکه از قدرت‌های دیگر کمک بگیرند و یا سیاست‌های آنها را لاحظ کنند.

دکتر نامدار: آیا شعار «نه شرقی، نه غربی» در ۱۵ خرداد هم بروز و ظهوری داشت؟

دکتر روحانی: شعار «نه شرقی، نه غربی» در آن دوره مطرح نبود اما دوری‌گزینی از امریکا، انگلیس و شوروی از نظر امام یک مسئله بود و این سه جریان به عنوان سه نماد استعماری مورد حمله امام قرار داشتند. یادم است در سخنرانی‌ای که در تظاهرات ۱۲ و ۱۴ خرداد در تهران صورت گرفت، جمعیت زیادی از جنوب شهر تهران به شمال آن آمدند و جلوی کاخ شاه شعارهای «مرگ بر دیکتاتور»، «دیکتاتور برو گم‌شو!» و امثال این شعارها را سرمی‌دادند؛ یکی از مبارزان (متأسفانه نمی‌دانیم چه کسی بود) جلوی سفارت انگلستان ظاهراً روی چهارپایه ایستاد و گفت حرف آیت‌الله خمینی این است که سرنوشت ایران نباید در واشنگتن تعیین بشود، نباید در لندن یا در مسکو تعیین بشود؛ سرنوشت ملت ایران در ایران تعیین می‌شود.

دکتر نامدار: به عبارتی تجلی شعار «نه شرقی، نه غربی» در تظاهرات مردم نبود اما در رویکرد مبارزاتی امام نمود مشخص و محسوسی داشت.

دکتر روحانی: همین است! امام کاملاً روی این موضوع حساس بودند و به‌گونه‌ای نظر می‌دادند که ما می‌فهمیدیم باید حسابمان را از اینها جدا کنیم؛ این مسئله دومی بود که امام بر روی آن تکیه داشتند و نکته سوم این بود که امام از روزی که نهضت را آغاز کردند لبرالیسم را خطر اصلی برای اسلام می‌دانستند و مبارزه با غرب و اندیشه‌های غرب را کاملاً هدف

گرفتند. بعدها هم تاریخ نشان داد که محاسبه‌هایشان درست بود. کمونیست‌ها نمی‌توانستند برای جهان اسلام خطرناک باشند؛ علاوه‌آین را دیدیم. در کشورهای اسلامی هر گاه شوروی پایگاه و جایگاهی به دست آورد، نتوانست از نظر اندیشه‌ای پیشرفتی در آنجا داشته باشد و بعد از مدتی با شکست کاملی مواجه شد. اندیشه‌های مارکسیستی نتوانستند در کشورهای اسلامی به طور کامل نفوذ کنند.

◆ استبداد و استعمار؛ خطر اصلی برای استقلال ایران

اگر نگاهی به نهضت‌های سده گذشته داشته باشیم می‌بینیم مبارزاتی که در ایران انجام گرفت یا ضداستبدادی بود یا ضداستعماری؛ نهضت تباکو یک نهضت ضداستعماری بود و نهضت مشروطه یک نهضت ضداستبدادی. تا آنجا مسئله برای مردم مبارز مبهم بود که به استعمار پناه می‌بردند و به سفارت انگلستان متولّ می‌شدند که به اصطلاح استبداد را از پای در بیاورند. مبارزه ملی شدن صنعت نفت یک مبارزه ضداستعماری بود. به مصدق گفتند کاک این شاه را بکنید، گفت من در مجلس به قرآن قسم یاد کردم که به شاه خیانت نکنم؛ اینها چیزهایی بود که وجود داشت اما می‌بینید که وقتی نهضت امام آغاز شد امام لبه تیز حمله را، هم متوجه استبداد حاکم کرد و هم استعمار را مورد تهاجم قرار داد. چون امام به درستی دریافتہ بود که این دو مکمل همیگر هستند؛ هر کدام ضربه بخورد آن یکی می‌آید و آن را ترمیم می‌کند. در تمام تاریخ دوران معاصر ایران تا پیروزی انقلاب اسلامی استبداد و استعمار نقطه اتکای هم بودند و از هم پشتیبانی بی‌قید و شرط می‌کردند. مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، قانون، آزادی و امثال اینها پژیزی برای امریکا و انگلیس در حکومت شاه ارزش نداشت.

دکتر نامدار: آقای دکتر حقانی! جنابعالی با نظر دکتر روحانی در خصوص نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد موافق هستید یا نظر دیگری دارید؟ مخصوصاً از این جهت که در بخشی از تاریخ‌نگاری‌های مكتوب و شفاهی دوران اخیر بعضی از جریان‌ها و گروه‌ها مطرح می‌کنند که اینکه امام علیه نظام سلطنتی قیام کرده بود حرف بیهوده‌ای است. امام اصلاً برای ساقط کردن

نظام سلطنتی نیامده بود. امام آمده بود تا مثل همه جریان‌های مبارز و به شیوه مبارزه سنتی علم، شاه را نصیحت کند. بنابراین مبارزه امام صرفاً یک اعتراض سنتی بود. امام حرف جدیدی مطرح نکرد؛ آنها حرف‌هایی بود که قبلاً در صحبت‌های جریان‌هایی مثل نهضت آزادی و جبهه ملی وجود داشت. امام حرف جدید، فضا و موارد جدیدی مطرح نکرد و... این بحث‌هایی است که اخیراً در پاره‌ای از تاریخ‌نگاری‌های شفاهی و مکتوب گفته می‌شود.

دکترحقانی: بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام بر شهدای ۱۵ خرداد، شهدای انقلاب اسلامی و امام شهدا. نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد به نظر من هم در بیانات حضرت امام منعکس است و هم در زندگی و هم در رحلت ایشان؛ یعنی همه اینها به نوعی با هم پیوند خورده است. همان‌طور که حاج آقا روحانی اشاره کردند، رویکرد مبارزات سیاسی در کشورمان تا نهضت امام و ۱۵ خرداد اغلب برای به‌دست آوردن امتیازات سیاسی و در چارچوب همان نظام سلطنتی صورت می‌گیرد. اگر کسی نظر دیگری هم داشته باشد حداقل فضا این اجازه را نمی‌دهد. مثلاً شما می‌بینید که توقع حضرت امام در نهضت ملی شدن صنعت نفت از آیت الله کاشانی این بود که به سمت این برود که کلک دربار و شاه را بکند. این یکی از نکاتی بود که شدیداً مورد توجه امام بود و شاید مهم‌ترین ایراد نهضت آقای کاشانی باشد. بعداً در نهضت امام می‌بینیم این دو ایراد وجود ندارد. آنها اهداف نهضت را محدود کرده بودند به ملی شدن صنعت نفت و اهداف دیگری که اسلامی و مد نظر امام بود، خیلی در آنجا مطرح نبود. دوم اینکه نهضت آیت الله کاشانی از نظام سلطنتی عبور نکرد در حالی که واقعاً شرایطش در اوآخر دهه بیست و در اوایل دهه سی وجود داشت مخصوصاً وقتی که شاه از ایران فرار کرد و در ضعیفترین موقعیت خودش بود. به نظر من امام نظرش این بود که می‌بایست همان‌جا کلک شاه کنده می‌شد. در هر صورت از این لحظه که ۱۵ خرداد به سمت تغییر رویکرد مبارزاتی ملت ایران رفت و آن را عمیقتر کرد و شعار ضداستکباری و ضداستبدادی در این حرکت توأم شد نقطه عطفی بود که ما را وارد یک مرحله جدید کرد. بعد از ۱۵ خرداد، رهبر نهضت و مردمی که پیرو رهبر بودند، دیگر نظام پهلوی و رژیم سلطنتی را نمی‌پذیرفتند، حیاتش را

مشروع نمی‌دانستند و ادامه حیات این رژیم را به هیچ وجه صلاح نمی‌دانستند. می‌دانید خیلی از گروه‌ها تا سال ۵۷ همچنان دنبال همان نظام مشروطه سلطنتی بودند اما مردم ما در سال ۴۲ از این به اصطلاح مطالبه کهنه و قدیمی عبور کردند و به سمت ایجاد یک نظام دیگر رفتند.

◆ پانزده خرداد و بازیابی هویتی نیروهای دینی

بحث دیگری که در نهضت ۱۵ خرداد وجود دارد ماهیت دینی این نهضت است؛ یعنی درست است که این نهضت دنبال اهداف سیاسی است ولی ماهیت آن دینی است. می‌توان گفت جریانات دینی، خودشان را در ۱۵ خرداد پیدا کردند. هر چند در همه تحولات ایران در قبل از نهضت ۱۵ خرداد هم نیروهای دینی حضور فعال داشتند؛ در مشروطه این نیروهای دینی بودند که صحنه اصلی را در دست داشتند و بسیج مردم هم توسط علماء صورت می‌گرفت. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور بود اما ماهیت دینی جنبش اجتماعی ایران به صورت تام و تمام در ۱۵ خرداد دیده می‌شود؛ اینها نقاط عطف ۱۵ خرداد است.

◆ پانزده خرداد و عبور از رهبری تلفیقی

بحث بعدی، رهبری دینی خالص است. اگر چه در مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت، رهبری دینی داریم اما این رهبری، رهبری خالص و یکپارچه‌ای نیست؛ تلفیقی است و خود این تلفیقی بودن شاید ضربه‌ای جدی به هر دو نهضت وارد کرد. در نهضت مشروطه جریان‌های منحرف، خودشان را وارد کردند و بعد غلبه پیدا کردند و با حذف علماء از صحنه، جریان دینی را از صحنه بیرون کردند. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور؛ از ظرفیت روحانیت استفاده شد اما بعداً از روحانیت به اصطلاح اعلام بی‌نیازی کردند. جریان‌های غیردینی ابتدا نسبت به روحانیت و امکاناتی که روحانیت می‌توانست در مسیر مبارزه با استبداد و استعمار در اختیار جریانات سیاسی بگزارد استفاده کامل کرد ولی پس از قبضه قدرت، اعلام بی‌نیازی شد و همین دو تجربه کافی بود که حضرت امام سراغ این جریانات نرود؛ هر چند ایشان از

همه جریانات استفاده می‌کرد و معتقد بود که از هر کسی که به نهضت ملحق می‌شود در حدی که حضورش محل مبانی انقلاب نباشد باید استفاده بشود ولی اینکه آنها بخواهند در سطح رهبری وارد بشوند و در این امور مداخله‌ای داشته باشند خوشبختانه در نهضت امام وجود ندارد.

◆ پانزده خرداد و حاشیه‌نشینی خبگان سیاسی

بحث بعدی، نقش آفرینی مردم مسلمان و حاشیه‌نشینی خبگان است. در نهضت امام شما می‌بینید که نهضت، کاملاً مردمی است و شاید بعد از رهبری خالص دینی و ماهیت دینی نهضت، رکن بعدی نهضت حضور مردم است. ما می‌بینیم که مردم از پیشوای ورامین با این انگیزه راه می‌افتد که فرزند حضرت زهرا(س) را یاری کند؛ با این انگیزه که مرجع تقلید ایران در معرض آسیب و خطر قرار دارد، باید از او دفاع کرد و در نتیجه اسلام در معرض آسیب و خطر قرار دارد و باید از آن دفاع کرد به کمک رهبر نهضت می‌آیند.

دکتر نامدار: این در نهضت‌های قبلی هم وجود داشت؛ چرا فکر می‌کنید نقطه عطف، اینجاست؟ در مشروطه هم این بحث‌ها بود؛ شعارهای مردمی، رکن اصلی همه جنبش‌های مردمی است.

دکتر حقانی: بله؛ اما به نظر من نقش آفرینی توده‌ها و حاشیه‌نشینی خبگان در نهضت امام بر جسته است. ببینید خبگان سیاسی اصلاً ورودی ندارند. در ماجراهای ۱۵ خرداد نهایتاً بعداً موضع‌گیری می‌کنند. بعضی‌ها هم نسبت به ۱۵ خرداد موضع‌گیری منفی می‌کنند و می‌گویند جنبش فئوال‌ها و حرکت قشری؛ یعنی نهضت امام را یا حرکت قشری می‌بینند یا حرکت فئوالی؛ در حالی که این حرکت یک حرکت خالص مردمی و در جهت آزادی از استبداد و استعمار بود. مردم وقتی می‌بینند که دین به خطر افتاده است و در رأس این حرکت، یک مرجع تقلید و مجتهد شیعه قرار دارد با اطمینان و با تمام خلوص دینی و دارایی‌های خودشان وارد

صحنه می‌شوند. در حالی که جریان‌های سیاسی به اصطلاح مترقی در مقابل این فاجعه‌ای که استبداد به کمک استعمار به وجود می‌آورد سکوت اختیار می‌کنند و حتی به نوعی این نهضت مردمی را تخطئه می‌کنند.

دکتر روحانی: اگر اجازه بدھید همین‌جا در تأیید صحبت‌های دکتر حقانی خاطره‌ای را عرض کنم؛ پس از پانزده خرداد، ساواک به دنبال دستگیری ما بود و ما جایی برای مخفی شدن نداشتیم. قبل از اینکه از ایران خارج شویم، تا مدتی مرحوم داریوش فروهر مادرش را به خانه خودش برد و ما را در خانه مادرش پنهان کرد. ما مدتی در خانه مادر مرحوم فروهر پنهان بودیم.

دکتر نامدار: جالب است تا حالا نشنیده بودم!

دکتر روحانی: بعد ایشان برای ما تعریف کرد که در عصر ۱۵ خرداد ما در منزل یکی از این سران جبهه ملی جمع بودیم. سران جبهه ملی آنجا حضور داشتند و رادیو سخنرانی تیمسار پاکروان رئیس ساواک را پخش می‌کرد و ما گوش می‌کردیم. پاکروان سخنرانی‌هایش را کرد و نسبت‌هایی به امام داد. بعد از اینکه حرف‌هایش را زد باید به سوالات پاسخ می‌داد. خبرنگارها پرسش‌هایی را مطرح کردند. یکی از خبرنگارها از پاکروان سؤال کرد در برنامه ۱۵ خرداد آیا جبهه ملی هم نقشی داشت؟ پاکروان گفت می‌توانم بگویم نه. وقتی این را گفت سران جبهه ملی در اتاق بلند شدند و شروع کردند به بوسیدن همدیگر که الحمد لله این حرکت قشری و ارتجاعی به ما نچسید و ما متهم نشدیم که در شورش ۱۵ خرداد شرکت داشته‌ایم. اتفاقاً این مطلب به نوعی در زندگینامه اللهیار صالح نیز آمده است که در گفت‌وگویی با برخی از دیگر سران جبهه ملی می‌گوید خوب شد در جریان ۱۵ خرداد ما به اصرار شماری از جوانان و دانشجویان گوش ندادیم و در قیام ۱۵ خرداد وارد نشدیم. اگر وارد می‌شدیم هم آبروی جبهه ملی می‌رفت و هم کلی قربانی می‌دادیم و هیچ نتیجه‌ای نداشت.

دکتر نامدار: آقای دکتر روحانی! اتفاقاً سؤالی برای من مطرح است که بهتر است در همین‌جا پرسیده شود. به نظر شما آیا همین برخوردهای منافقانه و منفعت‌طلبانه سران جبهه ملی و

بعضی از جریان‌هایی که داعیه مبارزه با استبداد و استعمار را داشتند باعث انشعاب بعضی از جوان‌های وابسته به این جریان‌ها که داعیه مبارزه و ملی‌گرایی داشتند از جبهه ملی و نهضت آزادی نشد؟ جریان‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق؟

دکتر روحانی: چرا؛ اتفاقاً مسئله پایان جبهه ملی دوم و تشکیل جبهه ملی سوم ناشی از همین رفتارها بود. بعد از ۱۵ خرداد به حدی اینها بین مردم و جوان‌ها بی‌اعتبار شدند و شکست خوردن که پایگاه مختصری را که در میان نسل دانشگاهی داشتند، از دست دادند؛ به حدی که دکتر مصدق نامید شد، جبهه ملی دوم منحل شد و جبهه ملی سوم به وجود آمد.

دکتر نامدار: یعنی در حقیقت می‌توان گفت پانزده خرداد از این جهت هم نقطه عطف بود که باعث شد نوعی شکست و گسست در خود جریان‌هایی که داعیه مبارزه داشتند ولی درکی از حرکت‌های مردمی نداشتند، ایجاد شود؟ جریان‌هایی که در مقابل این حرکتی که یک حرکت کاملاً مردمی بود و ناظر به مخالفت با ارکان حکومت شاه بود نه تنها سکوت کرده بودند بلکه حرکت مردم را قشری اعلام کرده بودند. من در خاطرات لطف‌الله میثمی خواندم که آن دورانی که نهضت ۱۵ خرداد اتفاق افتاد جبهه ملی در مقابل ۱۵ خرداد بی‌تفاوت بود و آن را یک حرکت قشری معرفی می‌کرد. اغلب گروههای چپ و راست چنین بودند؛ بعضی از جریان‌ها حتی می‌گفتند که ۱۵ خرداد حرکتش خوب است ولی عمق ندارد؛ ما باید وارد این جریان بشویم و به آن عمق بدھیم. اینها توهمناتی بود که جریان‌های به ظاهر مبارز این دوره که در چارچوب پذیرش نظام سلطنتی فعالیت می‌کردند، داشتند؛ توهمناتی که در دو قرن اخیر فرصت را از دست ملت ایران گرفت و باعث شد که این رژیم ضدانسانی، ضدعقلی، ضدتاریخی و ضددینی تداوم پیدا کند. به نظر می‌رسد یکی دیگر از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد این است که مرجعیت خودخواه و دروغین جریان‌های منور‌الفکری که در رهبری مبارزات دوران معاصر داعیه واسط بودن بین مردم و نظام حاکم را داشتند مورد تردید قرار گیرد و این مرجعیت زیر سؤال برود. این جریان‌ها تا قبل از پانزده خرداد این‌گونه القا کرده بودند که هیچ جنبش اجتماعی‌ای بدون رهبری آنها اتفاق نمی‌افتد و اگر هم اتفاق بیفتند عمق ندارد. می‌گفتند ما هستیم

که رهبری می‌کنیم؛ ما هستیم که به حرکتها عمق می‌دهیم؛ ما هستیم که تشخیص می‌دهیم که کدام حرکت مترقبی و کدام حرکت ارجاعی است. ۱۵ خرداد در حقیقت این مرجعیت را به زیر سؤال برد؛ خود این هم می‌تواند یک نقطه عطف باشد.

دکتر حقانی: بله همین‌طور است. اغلب این گروه‌ها نسبت به ۱۵ خرداد موضوعی منفی داشتند.

بحث بعدی، برملا کردن باطن رژیم پهلوی است. پانزده خرداد خصلت ضدمردمی و ضددینی رژیم پهلوی را بیشتر رو کرد...

دکتر روحانی: این البته در زمرة دستاوردهای ۱۵ خرداد قلمداد می‌شود.

دکتر حقانی: به تعبیری شاید فرمایش شما درست باشد ولی از جهت دیگر می‌توان پانزده خرداد را در برملا ساختن ماهیت پلید رژیم پهلوی یک نقطه عطف به حساب آورد؛ تا قبل از پانزده خرداد (همان‌طور که حضرت‌عالی اشاره کردید) موضع‌گیری بر ضد سلطنت به ذرت به شکل علنی در آرمان‌های رهبری جنبش‌های اجتماعی وجود دارد. امام این مسئله را علنی کرد و در این نهضت تمام خواسته‌های جنبش را متوجه ارکان سلطنت نمود. نهضت‌های قبلی یا ضداستبدادی هستند یا ضداستعماری؛ آنجایی که ضداستبدادی هستند خواسته‌ها به سمت نفی سلطنت نیست و آنجایی که ضداستعماری هستند پیکره استعمار به شکل کلی مورد نظر نیست.

حتی نوعی موازن‌منفی و یا موازن‌مثبت در این جنبش‌ها به‌چشم می‌خورد اما امام، استکبار شرق و غرب را به عنوان موجودیت واحد استعمار مورد انکار قرار می‌دهد و با عیان کردن نفوذ اسرائیل در ایران از یک توطئه شوم که حاکمیت عوامل صهیونیسم و اسرائیل در ایران داشتند پرده بر می‌دارد. شاید ما هیچ جریان دیگری نداریم که با این شدت و وضوح ساختار استعمار را در تمام شقوق و ترفندهایش بشناسد. ما در نهضت ملی شدن صنعت نفت رویکرد ضداستکباری می‌بینیم که یک رویکرد ضدانگلیسی است اما در همین نهضت ملی شدن صنعت نفت، مبارزان جبهه ملی و در رأس آن مرحوم دکتر مصدق مذاکراتی با امریکا انجام می‌دهد و تلاش می‌کند برای مقابله با انگلیس پای امریکا در ایران باز شود. امریکایی‌ها هم از

خدخواسته برای حمایت از نهضت یک چراغ‌سازی نشان می‌دهند و همین مسئله بعدها منشأ مصیبت ایران می‌شود.

دکتر نامدار: مرحوم آیت‌الله کاشانی نیز در آن نامه معروف خود یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد این مسئله را به دکتر مصدق گوشزد می‌کند و می‌گوید امریکایی‌ها در گرفتن نفت از دست انگلیسی‌ها به ما کمک کردند ولی الان به دست شما می‌خواهند تمام نفت ایران را از آن خود کنند.

دکتر حقانی: همین است! آیت‌الله کاشانی چشم‌انداز تاریخ آینده ایران را می‌دید؛ چشم‌اندازی که هیچ وقت جریان‌های مبارز به ظاهر ملی استعداد و توانایی دیدن آن را نداشتند. شما ملاحظه کنید در این دوران، حتی مسائلی نظیر نفوذ اسرائیل و دیگر مسائلی که ایران بعد از نهضت پانزده خرداد با آن رو به رو شد، مطرح نیست اما امام این مسائل را در چشم‌انداز آینده ایران می‌بیند.

دکتر نامدار: چرا؟ چون از ماهیت استبداد و استعمار خبر دارد. به هیچ رخداد ویژه‌ای نیاز نیست تا امام بفهمد رژیم شاه بعد از کودتا چه به روز ایران خواهد آورد و یا بعد از جابه‌جایی امریکا و انگلیس قرار است چه اتفاق خاصی بیفتد. امام ماهیت استعمار و استبداد را درک می‌کند لذا برای امام فرقی ندارد که انگلیس برود و امریکا جای آن را در ایران بگیرد و یا جبهه ملی منحل شود و جای آن نهضت آزادی یا گروه‌هایی شبیه به اینها متولد شوند. بهایی‌ها بروند و جای آنها صهیونیست‌ها یا اسرائیل بیاید. امام می‌داند اساس اینها یکی است. امریکا و انگلیس و شوروی تقاضتی با هم ندارند. جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و غیره از نظر ذات و ماهیت ضددینی و ضدملی و ضدمردمی فرقی با هم ندارند. بابیه و بهاییه و ازلیه و وهابیه و صهیونیسم فرقی با هم ندارند؛ همه اینها فرقه‌های نژادپرست ساخته دست استعمار هستند.

دکتر حقانی: همین طور است. امام آنقدر که بر روی اسرائیل و عوامل آن در این برده از تاریخ تأکید دارد بر روی بهاییت تأکید نمی‌کند؛ چرا؟ چون می‌داند که این دو فرقه از یک

آبشور ارتزاق می‌کنند و برای نابودی اسلام، مسلمانان و کشورهای اسلامی دست در دست یکدیگر و استعمار و استبداد در داخل دارند. به نظرم از حیث شناخت ذات و ماهیت استعمار و استبداد و گروهک‌های ساخته دست آنها، امام شخصیتی است که در تاریخ نظر ندارد. نهضت پانزده خرداد در برخورد با دشمنان و دشمن‌شناسی انصافاً یک نقطه عطف در تاریخ جنبش‌های اجتماعی در ایران است.

دکتر نامدار: در حقیقت امام در پانزده خرداد، اتحاد پنهان مثلث شوم لیبرالیسم، صهیونیسم و سوسیالیسم را که دست به دست هم داده و در ساختار حکومت استبدادی شاه ایران جا خوش کرده بودند، بر ملا کرد.

دکتر حقانی: همین‌طور است. نکته دیگری که در فرمایش‌های آقای دکتر روحانی وجود داشت این بود؛ البته نگاه من کمی متفاوت است که آن را من عرض می‌کنم چون ...

دکتر نامدار: اگر می‌خواهید آن را تحلیل بکنید بفرمایید چون شما در رابطه با این مطلب بحثی را فرمودید که به نظر من باید یک اصلاحیه به آن بخورد. آیا بهتر نیست این‌طوری بگوییم که نه تنها با پانزده خرداد دین وارد صحنه اجتماعی شد بلکه تا این دوره تفسیرهای سلطنتی از دین هم مشکلی شده بود که امام در پانزده خرداد شر این تفسیرها را از سر دین و دینداران رفع کرد؟ در ۳۰۰ سال گذشته اکثر دولتمردان و بعضی از عالمان دینی به هر دلیلی شاه را سایه خدا و مفسر اصلی قدرت دینی در زمین تلقی می‌کردند؛ شاهی که مشروعيتش را از آسمان گرفته است. امام با تهاجمی که به ارکان سلطنت می‌کند این مشروعيت را هم زیر سؤال می‌برد؛ یعنی در حقیقت تفسیرهای سلطنتی در متون و ادبیات دینی و اجتماعی را مورد تردید و انکار قرار می‌دهد. یکی از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد این است که دیگر کسی تصور نمی‌کرد نظام سلطنتی یک امر مقدس است و اگر این را زیر سؤال ببرند انگار یک امر مقدس را زیر سؤال برده‌اند. در ذهن جریان‌های مذهبی این‌گونه نبود اما در ذهن عوام مردم این بحث بود. خیلی‌ها فکر می‌کردند که اصلاً نمی‌شود ارکان سلطنت را زیر سؤال برد. مگر می‌شود شاه را قبول نداشت؟! امام در پانزده خرداد برای همیشه قدسیت دروغین سلطنت را

ابطال کرد.

دکتر حقانی: یک نکته که می‌خواستم اشاره بکنم نزدیک به همین بود. نکته‌ای که به نظرم می‌رسد این است که در نهضت ملی شدن صنعت نفت یک جاهايي شعارهای تند ضدسلطنتی داده شد البته شاید همین‌ها باعث شد که خیلی از مردم همراهی نکنند. مثلاً در ۲۵ مرداد که آن حرکت اولیه صورت می‌گیرد ما شعارهای تندی علیه سلطنت می‌بینیم، منتها زیاد از آنها استقبال نمی‌شود. در صحبت‌ها و منشورهایی که فدائیان اسلام داشتند یک جاهايي خیلی تند با رژیم پهلوی برخورد می‌کنند بنابراین این‌طور نیست که شاه یک هاله‌ای از تقدس به دورش کشیده شده باشد و کسی به آن تعرضی نداشته باشد ...

دکتر نامدار: منظور من شاه نیست، نظام سلطنتی است.

دکتر حقانی: بله؛ حتی نظام سلطنتی. شما در منشورهایی که فدائیان اسلام دارند و در بعضی از سخنرانی‌های شهید نواب، می‌بینید که به راحتی و با صراحة، نظام سلطنتی را به زیر سؤال می‌برند ولی همین‌طور که شما اشاره کردید شاید هنوز عمومیت پیدا نکرده بود و زمینه برای طرحش فراهم نبود. نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این است که در ۱۵ خرداد، همان‌طور که دکتر روحانی اشاره کردند، استبداد و استعمار یکی دانسته شد و هر دو مورد هجوم قرار گرفتند؛ ایشان گفتند که از این جهت پانزده خرداد نقطه عطف است. البته نهضت مشروطه هم فقط ضداستبدادی نبود اگرچه درست است که رویکرد جریان روشنفکری تقریباً محدود کردن استبداد است ولی شما در اعلامیه آخوند خراسانی یا در موضع‌گیری‌های مرحوم شیخ فضل‌الله نوری وجوه ضداستعماری قابل توجهی را می‌بینید. آخوند خراسانی به روشنفکرها و غربگراها در دوره دوم مشروطه می‌گوید عساکر واقعی روس و انگلیس شمایید که به اصطلاح دارید زمینه نفوذ آنها را در ایران فراهم می‌کنید و موجبات اشغال ایران را فراهم می‌کنند. یک جاهايي در بحث تشکیل ارتتش و قوای مسلحی که دارای ضابطه و نظم باشد می‌گوید ما اینها را می‌خواهیم برای دفاع از هجوم کفار و هجوم دشمن، به نظر من برای جریان دینی، حداقل در دوره معاصر همیشه کفار و بیگانگان مسئله بوده‌اند منتها حالا در مشروطه

یک مقدار درگیری با دربار عیق می‌شود و اگر می‌بینید مرحوم شیخ فضل‌الله نوری موضع‌گیری می‌کند یا بعضی از علمای دیگر موضع‌گیری‌هایی علیه مشروطه غربی دارند به خاطر این است که وابستگی‌ها و پیوستگی‌های غربی آنها را می‌بینند. در دوره قاجار ما نمی‌توانیم این حکم را صادر بکنیم یعنی بگوییم استبداد و استعمار یکی هستند؛ در دوره پهلوی می‌شود. حتی در دوره پهلوی ما می‌بینیم که بعضی‌ها دارند تفکیک‌هایی می‌کنند. مثلًاً می‌دانند شهید مدرس یک مدت تلاش کرد که رضاخان را از چنگال انگلیسی‌ها بیرون بکشد؛ حتی یک دوره یکسال‌ونیمه با رضاخان همکاری می‌کند که شاید بتواند او را از چنگال استعمار انگلیس رها سازد. به نظر من تنها کسی هم که علناً به این حداقل همکاری اعتراض کرد مرحوم شاه‌آبادی بود. او به مرحوم مدرس اعتراض کرد و گفت این چاروادار اگر به قدرت برسد اول تو را نابود می‌کند بعداً می‌آید سراغ ما و ما را هم نابود می‌کند. آنجا شهید مدرس دنبال یک آدم قدر بالقتداری است که مسائل را پیش می‌برد. مرحوم مدرس ظاهراً معتقد بود که ما اگر رضاخان را از دست انگلیسی‌ها در بیاوریم دو کار کرده‌ایم؛ یکی اینکه ابزار برنده‌ای را از دست انگلیسی‌ها خارج کرده‌ایم و آنها دیگر نمی‌توانند با این ابزار هر کاری انجام بدهند دوم اینکه شاید بتوانیم از این ابزار برای اهداف خودمان هم استفاده بکنیم. در ابتدای دوره پهلوی بعضی‌ها به زعم خود به دنبال جدا کردن استبداد از استعمار هستند در حالی که حداقل در دوره پهلوی، استبداد در ایران کاملاً با بیگانه گره خورده است. اصلًاً این رژیم و دولت‌های آن، رژیم و دولت‌هایی هستند که بیگانگان آنها را سر کار آورده‌اند. قاجارها را بیگانگان سر کار نیاوردند؛ یک جاهایی هم انصافاً اینها مقاومت کردند یا با کراحت از سر ذلت و اضطرار و ناتوانی سیطره استعمار را پذیرفتند اما امام آمد باطن پیوند استبداد و استعمار را آشکار کرد.

به نظر من باید این ملاحظه را در نظر بگیریم.

دکتر روحانی: جای هیچ شباهی نیست که علمای ما نه طرفدار استبداد بودند نه طرفدار استعمار؛ اگر نامه‌های میرزا شیرازی در تحریم تباکو را مطالعه بکنید می‌بینید که ایشان خیلی روی این موضوع اصرار دارند که ریشه و عامل این‌گونه قراردادها خشک بشود. ایشان

به همین استبداد حاکم اشاره داشت. چون می‌دانست یک حکومت ضعیف و خودباخته همیشه بستر این قراردادها را فراهم می‌سازد. در نهضت مشروطه هم این‌طور نبود که رهبران بخواهند با کمک استعمار مثلاً استبداد را محدود کنند. این مسئله صدرصد برای علمای ما روشن است. فکر می‌کردند اگر استعمار را بکوبند و نفی کنند استبداد در ایران ضعیف می‌شود. در نهضت مشروطه تصور این بود که اگر استبداد را بتوانیم تضعیف بکنیم بعد می‌توانیم استعمار را بزئیم. اشتباه آنان در این بود که توجه نداشتند استعمار و استبداد مکمل یکدیگرند؛ اگر هر کدام از اینها تضعیف بشود آن یکی می‌آید و آن را ترمیم می‌کند. آنها فکر می‌کردند اگر یکی را تضعیف بکنند بعداً می‌توانند اهرم دیگر را نیز از میان ببرند. امام با تجربه گرفتن از تاریخ، مبارزه با استبداد و استعمار را همزمان پی گرفتند و مبارزه با این دو اهرم را در رأس برنامه‌های خود قرار دادند.

دکتر حقانی: شاید اگر شرایطی که این وضع را به وجود آورد مورد تحلیل قرار گیرد علت تفاوت جنبش‌های گذشته با نهضت پانزده خرداد بهتر فهمیده شود. به نظر می‌رسد این دوره اصلاً دوره‌ای است که استبداد، بی‌پروا در خدمت استعمار قرار دارد و از پشتیبانی آن بهره می‌برد و بقای خود را وابسته به استعمار می‌بیند. رژیم پهلوی با تمام وجودش در خدمت استعمار و استکبار بوده است و بدون حمایت‌های استعمار نمی‌توانست به روی کار بیاید و به بقای خود ادامه دهد؛ یعنی در این رژیم این رابطه علنی است و قبحی برای آن وجود ندارد بنابراین آنهایی که درکی از سیاست دارند می‌فهمند که قرار است اتفاقات مهمی در ایران رخ دهد، به همین جهت امام با آن صلابت وارد صحنه می‌شود و هر دو رکن عقب‌ماندگی و وابستگی کشور را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

دکتر روحانی: عجیب است که در همین مقطعی که استعمار امریکا چهره خودش را نشان داده و با کودتای ۲۸ مرداد آن ضربه سنگین را به نهضت ملی مردم ایران وارد آورده است باز می‌بینید که جبهه ملی و بعضی از جریان‌های مدعی مبارزه و روشنفکرها کشور ما گوش به زنگ سیاست امریکا هستند و تا سال ۱۳۲۹ که سیاست امریکا، سرکوب و فشار بود نفس

نمی‌کشیدند. در سال ۱۳۲۹ که جان اف کندي به قدرت می‌رسد و فضای باز را ایجاد می‌کند اینها هم با چراغ سبز امریکا به صحنه می‌آیند. مرحوم داریوش فروهر برای من تعریف می‌کرد که وقتی فضای باز مطرح شد مقرر گردید جبهه ملی در میدان جلالیه تهران میتینگی برگزار کند. یکی از مباحث مورد مجادله این بود که در این میتینگ اسمی از دکتر مصدق آورده شود یا نه. چون بعضی از سران جبهه ملی معتقد بودند که ممکن است امریکا بدش بیاید و همین اندازه فضایی را که به روی ما باز کردند، بینند. می‌گفت بعد آمدیم در میدان جلالیه. در طول سخنرانی، کسی اسم مصدق را نمی‌آورد. دانشجویان جبهه ملی که از این توافق پشت پرده بین سران خود خبر نداشتند شروع کردند به شعار دادن مصدق، مصدق، مصدق. سران دیدند نمی‌شود چیزی نگفت و نامی از مصدق به میان نیاورد. یکی از اینها رفت در مورد انتخابات صحبت کرد و اعلام کرد در مجلسی که روزی «صدق»‌ها و «مدرس»‌ها حضور داشتند باید اجازه داد مشتی عناصر بی‌سر و پا به عنوان وکلای ملت جمع شوند؛ این فضایی بود که جریان‌های مدعی مبارزه در ایران داشتند. در عین حال همین‌طور است که شما می‌فرمایید؛ استبداد چهره‌اش را نشان داده بود اما اینها باور نمی‌کردند که واقعاً استعمار نقشه خطرناکی در ایران دارد بنابراین اینها متأسفانه این‌طور در مقابل استکبار خودشان را باخته بودند و تسلیم بودند. مهم‌تر از آن قضیه کاپیتولاسیون بود که به تعبیر حضرت امام، ملت ایران را از سگ‌های امریکا پست‌تر کردند. هیچ‌کدام از این گروه‌های به اصطلاح ملی و مبارز نفس نکشیدند؛ نه جبهه ملی، نه نهضت آزادی، نه آنهایی که دم از پان ایرانیسم می‌زدند، نه چپ‌ها، نه راست‌ها، نه آنهایی که می‌گفتند چو ایران نباشد تن من مباد؛ هیچ‌کدام نفس نکشیدند. چرا؟ برای اینکه مبارزه با کاپیتولاسیون، مخالفت با امریکا بود. ظاهراً الان تمام اسناد نهضت آزادی منتشر شده است؛ نگاه کنید در جریان کاپیتولاسیون کوچکترین اعلامیه‌ای نداده‌اند. جالب اینجاست که من در یک سخنرانی این قضیه را گفتم. مهندس بازرگان گفته بود آقای روحانی بی‌انصافی کرده است ما در این ایام در زندان بودیم. در قضیه کاپیتولاسیون آزاد نبودیم. باید بگوییم یک هفته بعد از جریان کاپیتولاسیون که امام تبعید شده بود، بنزین در ایران گران

می‌شود. دولت بنزین را گران می‌کند و تاکسیران‌های تهران اعتضاب می‌کنند. نهضت آزادی برای این اعتضاب اعلامیه می‌دهد، از اعتضابات حمایت می‌کند و از گرانی نرخ بنزین انتقاد می‌کند. چگونه است که نهضت آزادی با اینکه سرانش در زندان بوده‌اند در اعتراض به گرانی بنزین اعلامیه می‌دهد، لیکن در مورد احیای رژیم کاپیتولاسیون که حیثیت ملت ایران را به باد دادند به بهانه اینکه در زندان بودند نفس نکشیدند؟!

دکتر حقانی: یک نکته راجع به حاشیه‌نشینی خبگان عرض بکنم. من فکر می‌کنم اینها علاوه بر اینکه با حرکت‌های دینی مخالف بودند به نوعی هم در برخی رویکردهای رژیم پهلوی سهیم و شریک بودند. درست است که شاید در حوزه سیاسی با رژیم مخالفت داشتند ولی ببینید در مسائل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خیلی هم با سیاست‌های رژیم شاه مخالف نبودند و طرح‌ها و برنامه‌هایی‌شان برای اداره کشور همان طرح‌ها و برنامه‌های غربگرایانه رژیم پهلوی بود.

دکتر نامدار: اینها برنامه‌های تجدیدگرایانه شاه را قبول داشتند.

دکتر حقانی: منظورم همین است. یکی از دلایلی که الان بعد از ۳۰ سال در جمهوری اسلامی، برخی از اینها از رضاشاه و از تجدیدگرایی دوره پهلوی حمایت می‌کنند همین است زیرا اینها تحقیق بعضی از خواسته‌هایشان را خواسته و ناخواسته در موفقیت رژیم پهلوی برای نابودی دین، فرهنگ و روحانیت می‌دیدند و معتقد هستند که بالاخره با این اقدامات، رژیم پهلوی توسعه اجتماعی آورده و زمینه توسعه اقتصادی را فراهم کرده است. از نظر اینها اقتصادی توسعه، پذیرش دولت مقدار مدرن است. این دولت یک فضای جدید به وجود می‌آورد. برای همین است که شما می‌بینید در واقعه ۱۵ خرداد گروه‌های چپ و راست دهان به ناسزاگویی علیه مردم باز می‌کنند زیرا این گروه‌ها از زمانی که رضاخان آمد این را حرکتی در راستای پیشرفت جامعه ایرانی و عبور از فئودالیسم به سرمایه‌داری و فرآیندی مثبت می‌دیدند. لذا به همین اعتبار، نهضت امام را قشری می‌بینند و آن را قبول نمی‌کنند و دست در دست استعمار و استکبار با آن مخالفت می‌کنند. از لحاظ نظری هم آمادگی پذیرش این نهضت و

همراهی با آن را ندارند و اتفاقاً بیشتر احساس همراهی با سیاست‌های تجدید طلبانه رژیم پهلوی و اقدامات امریکا در ایران دارند.

دکتر روحانی: در تأیید فرمایش شما یک نکته یادم آمد؛ وقتی جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد و به زنان، برخلاف قانون اساسی آن روز حق رأی دادند مجلسین تعطیل بودند. دولت که قوه مجریه است کار قوه مقننه را کرده بود و در اتاق دربسته در کابینه امیراسدالله علم به اصطلاح تصویب‌نامه را تدوین کردند و در یک حرکت نمایشی به زنان حق رأی دادند. نماینده جبهه ملی (آن‌طور که مهندس بازرگان می‌گفت) رسماً به سازمان زنان رفت و به آنها تبریک گفت که به این موفقیت دست پیدا کردند؛ مثل اینکه اصلاً برایشان مهم نبود که همه مصائب این مملکت ناشی از گریز شاه، دربار و دولت از قانون و قانون‌گرایی بود. علاوه بر این سازمان زنان، ساخته و پرداخته ساواک بود و این سازمان هیچ‌گونه ارتباطی با حقوق، منافع و مصالح زنان اصیل و بزرگوار ایران نداشت.

دکتر حقانی به دو مسئله اشاره کردند که من باید در خصوص آنها توضیح بدهم؛ یکی در مورد فداییان اسلام است. درست است که فداییان اسلام موضع خیلی تندي داشتند اما شما اساسنامه این جمعیت را نگاه کنید؛ از وظایفی که برای روحانیت تعریف کردند شما نشانی از دخالت روحانیت در سیاست نمی‌بینید. گویی کار روحانیت فقط نماز، روزه، خمس، زکات و امر به معروف و غیره است و یا وظایفی که برای وزارت دربار تعیین کردند به گونه‌ای است که انگار وجود شاه به عنوان پدر خانواده است. این‌طور نبود که اساس سلطنت را در ساختار دولت پیشنهادی خود نفی کرده باشند؛ اینها با شاه هم در یک مسائلی درگیر می‌شدند، حمله می‌کردند، حتی تهدید می‌کردند و می‌گفتند که شاه و دولت بدانند ما در یک شب تاریک یا در روز روشن می‌توانیم اینها را از پای در بیاوریم اما اساس سلطنت را رد نمی‌کردند.

دکتر نامدار: بهتر است صرف مخالفت با شاه و مخالفت با قداست نظام سلطنت را خوب از هم تفکیک کنیم. یکبار شما با فردی به نام محمدرضا یا رضاخان سروکار دارید و با او مخالفت می‌کنید؛ این فرق دارد با این مسئله که شما با اساس سلطنت مخالف باشید و این

اساس را خدعلقی و ضدیینی ببینید. فرق امام با دیگران همین است. اتفاقاً یکی از اشکالاتی که باید به مشروطه گرفت، همین است. مشروطه کار عجیب و غریبی کرد که در تاریخ ایران سابقه نداشت. منورالفکرهایی که آمدند و میراثخوار نهضت مشروطه (نهضتی که به رهبری علماء بود) شدند در آن مرحله که نظام موجود فرو پاشید و می‌خواستند نظام جدیدی را پایه‌ریزی کنند، یکی از کارهای خطرناک و ساده‌لوجه‌ای که انجام دادند این بود که سلطنت را مادام‌العمر در یک خانواده، قانونی و ثبتیت کردند. اصلاً این در تاریخ ایران سابقه ندارد. یعنی سلطنت در هیچ دورانی در یک خانواده مادام‌العمر قانونی نبود. مشروطه این را قانونی کرد. شاید نفرتی که بعضی از افراد متدين نسبت به نظام مشروطه (نه نهضت مشروطه) پیدا کردند بر سر همین قضیه بود. چرا سلطنت باید مادام‌العمر در یک خانواده مستقر باشد؟ چه دلیل عقلی، منطقی، دینی و تاریخی برای این اقدام وجود دارد؟ در حقیقت منورالفکرانی که برخلاف خواسته علماء نظام مشروطه را پایه‌ریزی کردند نه تنها چیزی از قدرت استبداد در ایران نکاستند بلکه دیکتاتوری را هم مجهز به ابزار قانونی و توجیه قانونی خود کردند. دیکتاتوری اگر قبل‌اً هیچ دلیلی برای دوام خود نداشت و هر لحظه در معرض این مسئله بود که توسط ایل پرقدرت دیگری ساقط شود با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و دیگر کسی جرئت مخالفت با این سلطنت قانونی را نداشت. رضاخان بر بستر چنین قانونی، خود را ثبتیت کرد و به قلع و قمع کردن دیگر مراجع اقتدار ایران یعنی مذهب، روحانیت و ایلات برآمد. بنابراین باید بین آن تهاجمی که به شخص شاه می‌شد و تهاجمی که به نظام سلطنت می‌شد تفکیک قائل شد؛ این واقعاً مهم است. به دلیل اینکه ما جریان‌هایی داشتیم که ممکن است با خود شاه مخالف بودند اما با اینکه باید در ایران یک نظام سلطنتی وجود داشته باشد مخالف نبودند بلکه به این مسئله معتقد بودند. در ساختار فرهنگی ایران اکثر مبارزان چپ و راست تقریباً این اعتقاد را داشتند که ساختار نظام فرهنگی ایران به گونه‌ای است که جز یک نظام سلطنتی ضابطه‌مند (حالا به تعبیر بعضی‌ها) اصلاً یک ساختار دیگر نمی‌تواند حکومت کند. نه ساختار جمهوری می‌تواند حکومت کند نه ساختارهای دیگر؛ باور اینها این بود و در اکثر آثار و نوشته‌های اینها این باور

موج می‌زند.

دکتر حقانی: شما مباحثت را گفتید که من می‌ترسم اگر یک مقدار به آن نپردازیم بعداً ایجاد شبهه کند و آن هم مقدس دانستن نظام سلطنتی توسط بعضی‌هاست. ببینید شاید محدود روحانیانی چنین اعتقادی داشتند ولی در علمای بزرگ این مسئله را نمی‌بینیم که این نظام را ذاتاً مقدس بدانند.

دکتر نامدار: بله؛ من از باب علما عرض نکردم، عرض کردم جریان‌هایی که این دوره در جبهه ملی‌گرایی مبارزه می‌کردند.

دکتر حقانی: بله؛ این درست است که در روحانیت تا قبل از امام اصلاً حرکت براندازی نظام سلطنتی وجود ندارد اما دلایلی دارد؛ یکی اینکه بالاخره اگر ما کاری کردیم و سلطنت ساقط شد چه نظامی باید مستقر بشود.

دکتر روحانی: بحثی در آن دوران بین مذهبی‌ها مطرح بوده که آقای بروجردی گفته است مشکلی ندارم که شاه را سرنگون کنم اما بعدش چه؟ آیا ما می‌توانیم مملکت را حفظ کنیم که مملکت از هم نپاشد؟

دکتر نامدار: تجربه مشروطیت خاطره خوبی برای روحانیت نداشت. در مشروطیت هم همین اتفاق افتاد؛ یعنی رهبری نهضت به عهده علما بود و وقتی نظم موجود به هم ریخت آنجایی که می‌خواستند نظم مطلوب بگذارند جریان‌هایی سر کار آمدند که وضعیت بدتر از گذشته شد؛ یعنی به تعبیر بعضی از علماء، استبداد بسیط تبدیل به استبداد مرکب شد؛ این حرف مرحوم جهانگیرخان قشقایی است.

دکتر حقانی: آخوند خراسانی هم حرف‌هایی نزدیک به این مضمون دارد.

دکتر نامدار: مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم نزدیک به همین مضمون مطالبی گفته است. در رابطه با نقطه عطف بودن نهضت پانزده خرداد مباحثت خوبی مطرح شد و من فکر می‌کنم تا حدود زیادی تفاوت این نهضت از جنبش‌های گذشته مورد بحث قرار گرفت. در فرمایش دوستان بزرگوار چند سؤال به نظر من حساس و حیاتی است که نباید از آن غفلت کنیم؛ چون

این مباحث در تاریخ‌نگاری دوران معاصر ما هم وجود دارد. در فرمایشات آقای دکتر روحانی یکی از مباحثی که در خصوص نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد مطرح شد این بود که تا قبل از ۱۵ خرداد مبارزات عموماً پارلماناریستی و در چارچوب نظام سلطنتی بود. یک سؤال اینجا ممکن است برای نسل آینده مطرح بشود و برای خود من هم مطرح است که آیا کمونیست‌ها هم که عموماً داعیه پیروی از جریان مادر خودشان (شوری) را در خارج از ایران داشتند هم مبارزاتشان را در چارچوب پذیرش نظام سلطنتی ادامه می‌دادند؟ یعنی قرار بود حکومت کارگری را در قالب نظام سلطنتی ایران حاکم کنند یا آنها داستانشان یک چیز دیگری بود؟ دکتر روحانی: اصولاً در جریان ۱۵ خرداد، کمونیست‌ها دیگر وجود نداشتند یعنی اینها بعد از ۲۸ مرداد در ایران نه نقشی داشتند، نه حرفی داشتند، نه موقعیتی و نه فعالیتی.

دکتر نامدار: ولی آثاری از اینها هست؛ نوشته و اعلامیه!

دکتر روحانی: تا آنجایی که من یادم است در ایران به صورت رسمی از کمونیست‌ها هیچ نشانی نیست.

دکتر نامدار: قبل از ۱۵ خرداد یا بعد از ۱۵ خرداد؟

دکتر روحانی: بعد از ۲۸ مرداد، احبابی که در ایران وجود داشتند فقط همین‌ها بودند که به نام جبهه ملی، نهضت آزادی و ناسیونالیست‌ها و... فعالیت می‌کردند.

دکتر حقانی: منظورتان این است که اینها قانونی نبودند چون حزب توده منحل می‌شود؟ دکتر نامدار: نه؛ سؤال من این بود که در دوران نهضت ملی، کمونیست‌ها در چارچوب نظام سلطنتی عمل می‌کردند یا به دنبال ایجاد حکومتی دیگر و ساقط کردن نظام سلطنتی بودند؟ در این رابطه سند داریم؟ این مسئله در تاریخ مهم است.

دکتر حقانی: حزب توده منتظر این بود که این میوه برسد و سقوط کند. آنها قطعاً دنبال این نبودند که به اصطلاح نظام سلطنتی را حفظ کنند.

دکتر نامدار: اما استناد تاریخی به جا مانده از اینها نشان می‌دهد که نظام سلطنتی را به

عنوان یک دوره گذار از یک جامعه فئودالیستی به یک جامعه سرمایه‌داری قبول کرده بودند.

دکتر حقانی: بله؛ ببینید اینکه اینها در ۱۵ خرداد همراهی نمی‌کنند علتش همین است که این گذار قطع می‌شود. روس‌ها در دهه ۳۰ حتی قبل از کودتا می‌گفتند ایران یک سیب رسیده است که به اصطلاح در آستانه افتادن است. اینها منتظر آن هستند که ببینند در دامن چه کسی می‌افتد. مجموعاً تحلیلی که از شرایط ایران داشتند این بود که این کشور به زودی در دامن به اصطلاح جریان کمونیستی سقوط می‌کند و کمونیسم در ایران به روی کار می‌آید.

دکتر نامدار: بنابراین رژیم شاه و امریکا باید خیلی از این توهمات کمونیست‌ها و روس‌ها برای ثبت دوام خود در منطقه استفاده کرده باشند. احزاب کمونیست ایران از این طریق به دوام استبداد و دیکتاتوری و سلطنت در ایران کمک کردند.

دکتر روحانی: یکی از عواملی که امریکا توانست دست به رفرم در ایران بزند خبری بود که از کاخ کرملین به آنها رسید. خروشچف در یک گفت‌وگوی خصوصی گفته بود ما برای تصرف ایران هیچ نیازی به خونریزی و جنگ نداریم؛ این‌قدر نارضایتی در ایران اوچ گرفته که به زودی کشور ایران مانند یک سیب گندیده در دامن ما سقوط خواهد کرد. این گزارش وقتی به غرب رسید اینها را دستپاچه کرد که سریع‌تر دست به کار بشوند که در میان قشر ناراضی یعنی کشاورزان و کارگران اقداماتی صورت پذیرد. برای همین بود که دست به یک سلسله برنامه‌هایی زدند که در رأس این برنامه‌ها تقسیم اراضی یا همان اصلاحات ارضی بود.

دکتر نامدار: یک سؤال مهم دیگر؛ آیا یکی از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد در تاریخ تحولات و در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران این نیست که با ۱۵ خرداد امام نشان داد که عمر ایجاد دگرگونی در ایران با تکیه بر مشروطه سلطنتی و سایر ایدئولوژی‌های غربی به پایان رسیده است؟ اگر در جامعه ایرانی قرار است جنبش‌های اجتماعی اتفاق بیفتد (به دلیل مسائلی که در مورد نهضت ملی نفت اتفاق افتاد و به کودتا منجر شد) دیگر از طریق وابستگی به آرمان‌های مشروطه سلطنتی (که آرمان جنبش مشروطه بود) نمی‌توانیم در ایران دگرگونی ایجاد کنیم؛ یعنی در حقیقت کودتای ۲۸ مرداد آخرین ضربه را به این شیوه اصلاح‌طلبی در

ایران زد. ۱۵ خرداد به این اعتبار نقطه عطف است که پایان عصر مشروطه‌خواهی و آغاز یک عصر جدید برای ایران است. این عصر دیگر عصر مشروطه‌خواهی نیست برای همین هم است که جریان‌های مذهبی، دیگر نمی‌خواهند به همان روش مشروطه سلطنتی مبارزه کنند و آرام‌آرام دارند به سمت اندیشه‌های جدیدی که امام مطرح می‌کند، می‌روند و جریان‌های غیرمذهبی هم دارند از روش‌های گذشته عدول می‌کنند. آیا شکل‌گیری جریان‌های چریکی تحت تأثیر همین دیدگاه نیست؟

دکتر روحانی: این هم از دستاوردهای ۱۵ خرداد و آن برخورد خشن و کشتاری است که رژیم از خودش نشان داد. تقریباً برای همه این موضوع روشن شد که دیگر دوران مبارزات پارلمان‌تاریستی پایان یافته و نتیجه‌ای ندارد. در میان همه قشرهای جامعه این فکر مطرح شده بود که با رژیم شاه فقط می‌شود با زبان خودش حرف زد. لذا می‌بینید از بازار گرفته تا داشگاه و حوزه، همه اندیشه حرکت مسلحانه را مطرح می‌کنند. شهید صادق امانی که یک پارچه‌فروش بازاری بود زمینه حرکت مسلحانه را فراهم کرد.

دکتر نامدار: آیا به نظر شما برای بعضی از گروه‌هایی که عموماً مرجعیت تحول اندیشه سیاسی آنها غرب است مبارزه مسلحانه بیش از اینکه یک امر ضروری ناشی از شرایط بعد از پانزده خرداد باشد، یک مد نبود؟ چون عموماً چنین گروه‌هایی که مبارزه را تحت تأثیر غرب ادامه می‌دهند به این نگاه می‌کنند که در غرب چه چیزی مد شده است. این دوره دوره‌ای است که جنبش‌های چپ در دنیای غرب به رهبری جریان‌های مارکسیستی و مائوئیستی شدت دارد، این هیجان دارد بخشی از اروپا، امریکای مرکزی و امریکای لاتین، آفریقا و بخش قابل توجهی از آسیا را در بر می‌گیرد یعنی این برای آنها یک مد بود.

دکتر روحانی: قبول دارم ولی در عین حال بین گروه‌های سنتی این مد پذیرفته نشد.

دکتر نامدار: در گروه‌های مذهبی مبارز درست می‌فرمایید ولی در گروه‌های غربی و غربگرا

یک مد جدید بود.

دکتر روحانی: در بین نسل جوان اگر مد هم بود در ایران زمینه‌اش فراهم شده بود یعنی ۱۵

خرداد شرایطش را فراهم کرده بود اما در میان سران گروه‌هایی مثل جبهه ملی یا نهضت آزادی حرکت مسلحانه به هیچ نحوی مورد تأیید قرار نگرفت.

دکتر نامدار: بله؛ درست است. یک سؤال مهم دیگر این است که در دورانی که همه تبلیغ می‌کردند و باور داشتند که خطر اصلی برای جوامع اسلامی و اسلام، خطر کمونیسم است چرا امام روی لیبرالیسم متمرکز شد؟ این خیلی برای ما مهم است. چه تصویری در ذهن امام بود؟ چه چشم‌اندازی در این دوران برای امام مطرح بود که خطر اصلی را بیش از اینکه کمونیسم و شوروی بداند اسرائیل و امریکا می‌داند؟ برای امام، دایره خطر برای ایران و اسلام هیچ وقت در محدوده دایره کمونیسم قرار نمی‌گیرد.

دکتر روحانی: حقیقت این است که امام به اعتقادات مردم خیلی باورمند بود و می‌دانست اعتقادات دینی مردم عمیق و ریشه‌دار است. شما اگر سخنرانی حضرت امام را نگاه کنید در جای جای آن می‌گوید که مردم به اسلام اعتقاد دارند و هیچ جریان غیراسلامی‌ای را نمی‌پذیرند. به رژیم توصیه و نصیحت می‌کند که شما فکر نکنید می‌توانید با کارهای ضداسلامی بین مردم اعتباری کسب کنید؛ اعتقادات مردم به دین عمیق است به همین دلیل امام معتقد بود که مردم مسلمان هیچ وقت از ایمان و اعتقادات دینی دست برنمی‌دارند و راه الحاد در پیش نمی‌گیرند و گروه‌های ملحد کمونیست و مارکسیست و احزاب توده و چریک‌های مارکسیست و ماآئوئیست نمی‌توانند در میان مردم مسلمان پایگاه و جایگاهی به دست بیاورند.

دکتر نامدار: یعنی امام می‌دانست که بی‌دینی نمی‌تواند دین را ابطال کند؛ اگر قرار است با دین مبارزه کنند در پوشش دین می‌آیند نه بی‌دینی.

دکتر روحانی: درست است. امام این مسئله را کاملاً باور داشت که اندیشه‌های الحادی نمی‌توانند در میان جامعه اسلامی نفوذ پیدا کند و جلو بروند، اما جریان لیبرالیسم خطری بود که کادوپیچ ظاهرفریبی روی آن وجود داشت یعنی رسم‌آیه اسلام موضع‌گیری نمی‌کرد تا مردم از آن فرار کنند. همچنان که امام در نجف به حاج آقا جمال موسوی می‌گوید ما در اینجا با کسانی مواجه هستیم که امریکا و انگلیس را حامیان اسلام می‌دانند؛ یعنی اندیشه لیبرالیستی

تا این حد در جامعه ما جا باز کرده بود که خیلی‌ها فکر می‌کردند این اندیشه می‌تواند با مسائل اسلامی، آیین الهی و با مکاتب قرآنی تا حدی همخوانی داشته باشد؛ مثلاً ببینید در لبنان آقا موسی صدر به شدت طوفدار لیبرالیسم بود و به شدت هم ضدکمونیسم بود بعد از آنکه فالانژها و عوامل صهیونیسم، لبنان را به حمام خون تبدیل کردند و بعد از آنکه یک آتش‌بسی به وجود آمد ایشان آمد در اولین نقش گفت خدا را شکر که لبنان از خطر کمونیسم نجات پیدا کرد. تمام مصیبت‌های جهان اسلام را در کمونیسم می‌دیدند و اندیشه لیبرالیسم را به عنوان چیزی که می‌تواند برای جامعه اسلامی مفید باشد و مضر نباشد می‌دانستند. امام با دید عمیقی که داشتند دریافتند که خطر اصلی برای جهان اسلام همین غرب، اندیشه‌های غربی و اندیشه‌های لیبرالیستی است که می‌تواند به ظاهر با شعار همخوانی با دین جلو بیاید و بدترین ضربه‌ها را به دین وارد کند. بحث همان جریان کفر و نفاق است. همیشه خطر نفاق بیشتر از کفر است. آن مقداری که نفاق می‌تواند به اسلام ضربه بزند و در طول تاریخ ضربه زده است، کفر نتوانسته است ضربه بزند.

دکتر نامدار: این دیدگاه همان دوره هم تفسیر شد یا امروز ما تفسیرش را خیلی راحت‌تر می‌فهمیم؟

دکتر روحانی: آن روز وضع به این شکل نبود؛ امام فقط خطر غرب را به شدت مطرح می‌کردند و موضع‌گیری‌شان علیه غرب بود و خطر استکبار جهانی را مطرح می‌کردند نهایتاً این بود که در کنارش اعلام می‌کردند که هم شوروی و هم امریکا همه اینها دشمنان ما هستند یا این تعبیر جالب را به کار می‌بردند که امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر همه از هم پلیدتر؛ ولی امروز سر و کار ما با امریکا است؛ به این نحو خطر اصلی و دشمن اصلی را نشان می‌دادند اما در سال‌های اخیر رسماً خطر لیبرالیسم را گوشزد می‌کردند.

دکتر نامدار: ولی نهایتاً این دیدگاه تفسیر شد؛ عملأ در دوره‌ای که ما واقع شده‌ایم فهمیدیم که این درست بود، آن دیدگاهی که امام ۴۰ سال پیش داشتند امروز تفسیر شد.

دکتر روحانی: و امروز می‌بینیم خطری که ما کاملاً با آن مواجه هستیم، خطر لیبرالیسم است.

دکتر حقانی: به نظر من همانند دیدگاه امام که حاج آقا بیان کردند همه اینها خطرناک هستند؛ یعنی هم کمونیسم خطرناک است هم لیبرالیسم، با این تفاوت که برای جوامعی نظیر جامعه ایران با توجه به سابقه تاریخی اش، امریکا و جریان لیبرالیستی خطرناکتر است؛ به ویژه از دوره‌ای که انقلاب اسلامی در ایران موفق می‌شود و مسائلی که منجر به فروپاشی اعتبار

جهانی شوروی می‌شود، شاید چیزی که عملأً دنیا را تهدید می‌کند همین تفکرات لیبرالیستی باشد. اساساً امام این را خوب فهمیده بود که در ایران کمونیست‌ها نیستند که صحنه‌گردان هستند؛ همه کار دست غربی‌هاست؛ یعنی از مشروطه این ماجرا شروع می‌شود یکی، دو بار هم که اینها تلاش کردند کاری در ایران بکنند عملأً به خاطر اینکه اصلاً جامعه ایرانی زیر بار آن حرف‌ها نمی‌رفت خیلی موفق نشدند. در طول دوران رضاخان شما می‌بینید که این تفکر که دنبال مدرنیزاسیون در ایران است به اصطلاح تجدخواهان که اینها ریشه‌های غربی و لیبرالیستی دارند حرف اول و آخر را اینها می‌زنند و اتفاقاً شدیدترین لطمات را هم به جامعه دینی با ترفندهای مختلف وارد کردند. بعد از ۲۸ مرداد هم ایران عملأً دست اینها است. اینها همه کارها را در ایران انجام می‌دهند، اتفاقاً به نظر من این هوشمندی حضرت امام را نشان می‌دهد که کمونیست‌ها را خطرناک نمی‌بینند. البته این‌طور نیست که خطری را از آن سو نبینند. وقتی می‌گوید شوروی از این بدتر آن از این بدتر، ولی امروز مسئله ما امریکاست، غرب است، به خاطر تاریخی است که غرب در ایران دارد و عملأً همه کارها را در دست گرفته است، حالا اینکه بعد از یک دوره خطر کمونیسم عملأً مرتفع شد. به نظر من این یک بحث دیگر است؛ شاید شرایط خود ایران بود و یک نکته دیگر که حاج آقا هم اشاره کردند باور و شناخت امام از جامعه ایرانی است که این جامعه به سمت کمونیسم نمی‌رود. البته این نکته را خدمتتان عرض کنم که عاملی که معمولاً علماء را می‌ترسند از اینکه کار جدی در صحنه سیاسی ایران انجام بدھند همان بزرگ کردن خطر کمونیسم بود که امام متوجه شده بود که این برای جامعه ما

خطر نیست و با توجه به عمق شناخت دینی مردم یا نفوذ دین در اعماق وجود آنان این نمی‌توانست در ایران پیش برود.

دکتر نامدار: اصلًا در نوشتۀ‌های حضرت امام ما چیزی داریم که کمونیسم را به عنوان یک خطر دیده باشد؟ در فرمایشات امام من با چنین چیزی برخورد نکرده‌ام.

دکتر حقانی: چرا؛ همین که می‌گوید این از آن بدتر، آن از این بدتر.

دکتر نامدار: این صرفاً برای این است که می‌خواهد بفرماید استعمارگران، جهانخواران و استکبار جهانی با هر مرام و مشربی و در هر کشوری همه سر و ته یک کرباس‌اند.

دکتر روحانی: نمی‌توانم قاطعانه بگویم نداریم ولی در مصاحبه‌ای که روزنامه‌لوموند با ایشان انجام داد این سؤال را مطرح کرد که اگر شما در ایران به قدرت برسید با کمونیست‌ها چه کار خواهید کرد؟ امام جواب داد کمونیست‌ها در اظهار نظر آزاد هستند اما در توطئه آزاد نیستند بعد این را می‌گوید که اسلام قدرت این را دارد که به حرف‌ها و نظریات آنها پاسخ بدهد...

دکتر نامدار: یعنی کمونیسم را هیچ حساب می‌کند و شأنی برای آن در ایران قائل نیست.

دکتر روحانی: مشکلی از ناحیه کمونیست‌ها احساس نمی‌کند و با اعتماد و اطمینان کامل می‌گوید کمونیست‌ها در اظهار نظر آزادند؛ البته در همین مصاحبه با لوموند امام هرگونه همکاری با مارکسیست‌ها را رد می‌کند و می‌گوید که آنها از پشت به ما خنجر می‌زنند لیکن آزادی آنها را در اظهارنظر رد نمی‌کند و صریحاً اعلام می‌دارد که ما اطمینان داریم اسلام قادر است با ایدئولوژی آنها مقابله کند.

دکتر نامدار: عجیب است؛ یعنی درست در آن دورانی که همه ما را از کمونیسم می‌ترسانند یک آدمی نشسته آنجا می‌گوید اینها در بیان عقاید خود آزاد هستند. اسلام خیلی قدرت دارد جواب بدهد اینها نمی‌توانند توطئه بکنند؛ این یعنی اینها خیلی بی‌اهمیت هستند.

دکتر روحانی: یکی از دانشمندان می‌گوید (هر چه فکر می‌کنم یادم نمی‌آید در چه کتابی خوانده‌ام) که جوان‌ها در سن ۱۶-۱۷ سالگی کمونیست می‌شوند، در سن ۳۰ سالگی

ضدکمونیست می‌شوند و در مقابل قدرت حاکم سرتسلیم فرود می‌آورند. شما ببینید اکثر شکنجه‌گران ساواک یک دوره‌ای کمونیست بوده‌اند.

دکتر نامدار: الان هم زیاد داریم. در خود رژیم شاه افراد زیادی بودند. خود فرح در دوره‌ای سابقه شرکت در راهپیمایی‌های کمونیست‌ها در فرانسه را دارد و کسان دیگری که می‌توان پیامون آنها صحبت کرد و از ارکان رژیم ارتقای پهلوی بودند.

یکی از بحث‌هایی که اکنون در پاره‌ای از تاریخ‌نگاری‌های دوران جدید آمده و به عنوان یک سؤال در ذهن نسل جوان مطرح می‌شود این است که از زمانی که حضرت امام وارد صحنه مبارزات سیاسی در تاریخ تحولات ایران شد از همان ابتدا قصد براندازی نظام سلطنتی را داشت یا ابتدا به دنبال اصلاح این نظام بوده است و بعدها به این نتیجه رسیده که این نظام یک نظام اصلاح‌پذیر نیست و دیگر باید برود؟ این سؤالی است که در ذهن خیلی‌ها وجود دارد. نظرتان را بفرمایید.

دکتر روحانی: در مورد اینکه آیا حضرت امام از آغاز نهضت در اندیشه براندازی بودند یا مسئله براندازی در طول مبارزه کمک مطرح شد و در آغاز، مبارزه جنبه اعتراض و اصلاح داشت من فقط یک نکته از خاطراتم را بگویم؛ روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ که روز آغاز نهضت امام بود امام رفتند در منزل بنیانگذار حوزه علمیه قم آقای حائری «اعلی‌الله مقامه» نشستند و مراجع را هم دعوت کردند. خیلی جالب بود که نه مراجع را به خانه خودشان دعوت کردند و نه به منزل یکی از آنان رفتند که دیگران گله‌مند شوند. ایشان در آنجا گفتند اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات پیدا کند باید این دودمان پهلوی را از بین ببریم، استعمار انگلیس اینها را در ایران به قدرت رسانده است که به دست اینها هم اسلام را از بین ببرد و هم ایران را به روز سیاه بکشاند؛ این سخن امام با شکگفتی مواجه شده بود. آقای شریعتمداری گفته بود ما با کدام قدرت و نیرو می‌توانیم چنین هدفی را بر زبان بیاوریم. ما که بمب در جیبمان نیست که بیرون بیاوریم و تو کله شاه بکوییم. امام پاسخ داده بود ما قدرتی داریم که از بمب قوی‌تر است، گفتند چه قدرتی؟ فرمود مردم؛ این سخن امام به بیرون درز کرد و به ساواک رسید؛

سندی دارم که آن را در کتاب نهضت هم چاپ کرده‌ام. سازمان امنیت گزارش می‌دهد که آیت‌الله خمینی در جمع علماء گفته است من برای سرنگونی سلطنت اقدام می‌کنم حتی حاضرم در این راه زندانی و تبعید شوم. خیلی جالب است نمی‌گوید کشته شوم می‌گوید حتی حاضر هستم در این راه زندانی و تبعید شوم و همان‌طور اتفاق افتاد و امام در راه اهداف مقدس خود به زندان و تبعید کشیده شد؛ این را از روز آغاز نهضت پیش‌بینی کرده بود. این نشان‌دهنده این است که امام از همان آغاز در جهت براندازی حرکت می‌کردند. علاوه بر این اگر به سوابق هم نگاه کنید می‌بینید که امام در کتاب کشف اسرار که در سال ۱۳۲۲ منتشر شده است و مانیفس است اندیشه‌های ایشان است، نه تنها بحث حکومت اسلامی را با استدلال قرآن و غیره ثابت می‌کند، نه تنها سلطنت را از نظر اسلام مطرود اعلام می‌کند حتی مسئله آن بسیج ۲۰ میلیونی را که بعد از انقلاب مطرح شد امام در آنجا مطرح کرده است؛ با این مضمون که باید همه افراد ایرانی دوره و آموزش نظامی ببینند و برای جنگ آمادگی داشته باشند؛ از اینها کذشته امام در مبارزه در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی سعی می‌کند مبارزه را به هر نحوی است به سمت شاه بکشاند. شما اگر سخنرانی امام را در اسفند سال ۱۳۴۱ ملاحظه کنید می‌بینید در آنجا امام کاملاً شاه را مورد حمله قرار می‌دهد. در روز عید فطر ۱۳۴۱، امام باز هم شاه را مورد حمله قرار می‌دهد و ساوک در گزارشاتش آورده است که امام به شخص شاه حمله کردند. بعد از جریان حمله به مدرسه فیضیه امام آن اعلامیه تاریخی را صادر می‌کند که در آن می‌گوید شاهدostی یعنی غارتگری، شاهدostی یعنی آدمکشی، شاهدostی یعنی هدم اسلام و آثار رسالت؛ این کاملاً نشان‌دهنده این موضوع است که امام لبه تیز حمله را متوجه شاه می‌کند یا آن سخنرانی دیگرشنan بعد از همین جریان مدرسه فیضیه که می‌گوید با هر که صحبت می‌کنیم می‌گویند اینهایی که شده به دست اعلیحضرت است، او دستور داده است، این است وضع ما با این اعلیحضرت! ایشان کاملاً سعی می‌کند ماهیت اصلی و چهره حقیقی شاه را مشخص کند چون در خیلی از موارد این مسائل را مطرح می‌کردند که شاه خبر ندارد اطراقیان هستند که این کار را می‌کنند و در ادامه در چهلم فاجعه فیضیه می‌گویند اشکال

بزرگ آن است، به هر دستگاهی که رجوع می‌شود می‌گویند اینها یکی که شده است به امر اعیل‌حضرت است؛ از نخست وزیر تا رئیس شهربانی تا فرماندار قم همه می‌گویند فرمان مبارک است، می‌گویند به دستور ایشان مدرسه فیضیه قم را کوییدند، دستور ایشان است؛ به دانشگاه می‌ریزند و دانشجو را می‌کویند. اگر اینها درست است پس باید فاتحه اسلام، ایران و قوانین را خواند همان تعبیر حضرت ابا عبد‌الله الحسین که «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید» و اگر دروغ است چرا ایشان از خودشان دفاع نمی‌کنند تا مردم عوامل جرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای عمل خود برسانند، امام با این پرسش معنی‌دار در واقع شاه را کاملاً خلع سلاح می‌کند و بعد هم در سخنرانی ۱۳ خرداد ۴۲، که به تعبیر بسیاری از سیاستمداران، شمارش معکوس سقوط شاه از همان سخنرانی تاریخی شروع شد، فرمودند بدیخت! بیچاره! ۴۵ سال از عمرت می‌رود هر چه به تو دیکته می‌کنند و دستور می‌دهند بر زبان نیار. الان کسانی که اینجا می‌خواهند توجیه کنند می‌گویند امام آنجا شاه را نصیحت کرد معناش این است که امام می‌خواست شاه بماند. در صورتی که امام همراه با بت‌شکنی و زمینه‌سازی برای کشاندن مبارزه به سمت شاه و دربار، از تاکتیک پیشگیری از متهم شدن به مخالفت با اساس سلطنت غافل نیست و چنین وانمود می‌کند که این سخنان کوینده جنبه نصیحت دارد! از این رو می‌بینیم وقتی رئیس سازمان امنیت، تیمسار پاکروان، این ندا را در زندان به امام می‌دهد که سخنرانی شما در روز عاشورا خیلی تند بود، شما در دنیا هیچ کشوری را پیدا نمی‌کنید چه جمهوری باشد چه پادشاهی که نسبت به رئیس مملکتشان چنین حرف‌های اهانت‌آمیزی را بزنند، امام بلا فاصله می‌گوید ممکن است تند بوده باشد ولی نصیحت بود، شما هم شاه را نصیحت کنید یعنی کاملاً جواب را در آستین دارد که دشمن اگر یک وقتی بخواهد که ایشان را به اصطلاح به محکمه بکشاند نتواند آتویی از ایشان بگیرد و ایشان را به انجام حرکتی غیرقانونی متهم سازد؛ در واقع این برنامه کاملاً نشان‌دهنده این است که امام نقشه براندازی را داشتند و در همین مسیر حرکت می‌کردند.

دکتر نامدار: ولی باز آقای دکتر سؤال در نوشته‌های بعضی از آقایان است که می‌گویند امام

با نظام سلطنتی مخالف نبود با این خانواده مخالف بود، سؤال را این‌طوری طرح می‌کنند؛
می‌گویند با نظام سلطانی مخالف نبود ولی با این خانواده مخالف بود.

دکتر روحانی: امام در کتاب کشف اسرار با قاطعیت می‌گوید سلطنت در اسلام مردود است.
دکتر نامدار: یا در یک سخنرانی می‌گوید سلطنت ضدعقل است.

دکتر روحانی: آن پیام امام یادم نمی‌رود که در آن گفت اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی
مخالف است، هرکس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده
است کاخ‌های ظلم شاهنشاهی را سرنگون کند، شاهنشاهی از ننگین‌ترین و مبتذل‌ترین مظاهر
ارتجاع است، هیچ‌چیز بدتر از شاهباری نیست. (امام روی این جمله آخر خط کشید).

دکتر نامدار: این منتشر شده است؟

دکتر روحانی: عین دستخط ایشان در جلد دوم کتاب نهضت امام آورده شده است. این
مسئله مفصل است جای بحث اینجا نیست.

دکتر نامدار: این کدام اعلامیه است؟

دکتر روحانی: اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۹ برای حاجج بیت‌الله‌الحرام فرستادند.

دکتر نامدار: جناب آقای حقانی! حضرتعالی نظری ندارید؟

دکتر حقانی: به نکات اصلی اشاره کردند. امام اساساً با سلطنت مخالف بود، با نظام سلطانی
به قول شما مخالف بود، فکر نمی‌کنم در علمای بزرگ ما هم چنین چیزی وجود داشته باشد که
عالی نظم سلطنتی را شرعی بداند. شیعه اساساً حکومت غیرمعصوم را غاصب می‌داند. امام
در کشف اسرار انواع و اقسام حکومت‌ها را تحلیل می‌کنند و نهایتاً می‌گویند محبوب‌ترین
حکومت از نظر ما حکومتی است که یک فقیه در رأس آن قرار داشته باشد و بعد هم خوب
همین نظریه بسط و گسترش پیدا می‌کند و براساس همان، نظام اسلامی تأسیس می‌شود. یک
نکته در مدیریت امام در پیشبرد اهداف نهضت وجود دارد که به نظر می‌رسد ایشان به نوعی
سعی دارد بدنی اجتماعی و برخی از نخبگان به ویژه نخبگان دینی را با خود همراه کند. ما در

شرايطي قرار داشتيم که به هر دليلي پذيرفته شده بود که مثلاً نظام سلطنتي می تواند ايران را حفظ کند، می تواند از نفوذ کمونيسم در ايران جلوگيري کند و حالا بعضی از تظاهراتي که پهلویها داشتند شاید بعضی را به اين اشتباه انداخته بود که اينها با دين کار ندارند. شما مسیر مبارزه و مبارزان را می خواهيد از اين منزل که حضور دارند وارد يك منزلی کنيد که اساساً سلطنت را نفي کنند و به سمت نظام سازی و ثبيت نظام خوب بروند. اين به نظرم مديريت می خواهد. شما نمی توانيد همين طوری وارد اين صحنه بشويد و توقع داشته باشيد که جامعه و نخبگان با شما همراهی بکنند. ببينيد حضرت امام در بحث انجمن های ايلاتي و ولايتی در آنجا اتفاقاً سعی دارد حساب شاه را از نوسازی جدا کند.

دکتر نامدار: خود سلطنت نمی خواهد اين اتفاق بيفتد.

دکتر حقاني: بله؛ يعني می خواهد جدا کند. اين بدان معنی نیست که امام سلطنت را قبول دارد. اگر عبارت نامه امام به شاه را نگاه کنيد می بینيد که امام در آن مقطع عبارت محترمانه ای به کار برده است ولی باز ما نمی توانيم نتيجه بگيريم که امام ابتدا سلطنت را قبول داشت بعداً دید که اينها به هيج صراطي مستقيم نیستند و به سمت اين رفت. امام اساساً سلطنت را از لحظ نظری قبول نداشت اما از اين جهت که بتواند جامعه و نخبگان را طوري مديريت بکند که دچار يك نوع شکاف نشود، آمد و تمام آن شرايطي را که می باید در نظر بگيرد در نظر گرفت. مثلاً آمد حساب اسدالله علم را از شاه جدا کرد، می داند که شاه پشت ماجراست ولی می خواهد بگويد که آقاي شاه شما خودت را وارد اين مسائل نکن. می خواهد حتی اگر ممکن است به دست خود رژيم پهلوی جلوی اين روند فروپاشي اسلام و ايران يا به قول حاج آقا به ذلت نشاندن ايران را بگيرد، امام می داند که اين رژيم، رژيمي نیست که به اين حرفها گوش بکند؛ اين رژيم، رژيمي نیست که بخواهد در راستاي مصالح مردم ايران حرکت کند؛ ما ديديم حضرت امام در بحث انجمن های ايلاتي و ولايتی با همين حربه توانيست پیروز بشود و اين مراحل را طي کند اما در مرحله بعد ديديم که شاه خودش آمد جلو، مأموريتی بوده که امريكا به او داده بود که می بايست انجام می داد، به قول خودش در يكى از اين گفت و گوها حيات و

مماتش در گرو انجام این اقدامات بود. از اینجا دیگر صحبت‌های قاطع و انقلابی امام را داریم که در تاریخ ایران واقعاً کسی چنین برخوردی با سلطنت و با شاه نکرده بود. مخصوصاً آن سخنرانی ۱۳ آبان یا سخنرانی ۱۵ خرداد که می‌گویند به عنوان برترین سخنرانی قرن معرفی می‌شود. آن عبارت‌ها، هم در ۱۳ آبان و هم در ۱۵ خرداد واقعاً عبارت‌های کوبنده و شکنندۀ است. به نظر من امام می‌خواست مسیر را طبیعی مدیریت کند و با مدیریت عالی خود توانست مبارزه را از نصیحت شاه به سمت فروپاشی ببرد.

دکتر نامدار: بسیار خوب، کمی از این فضا خارج شویم؛ درباره قیام ۱۵ خرداد مباحث، خیلی زیاد است. شاید اگر ده‌ها جلسه هم بگذاریم و پیرامون این قضایا صحبت کنیم باز هم کم باشد. واقعاً بعضی از نقاط برای تاریخ معاصر ما و برای ملت ما هنوز تاریک است. هنوز خیلی از چیزهایش روشن نشده است. شاید هم سندهایی باشد که منتشر نشده باشد. خاطراتی در دل خیلی از کسانی که در واقعه بودند و واقعه را دیدند وجود دارد که هنوز بیان نشده است. این هم نقاط ضعفی است که ما در تاریخ‌نگاری خودمان داریم. یکی از سؤال‌هایی که در اغلب نوشته‌ها به نوعی به آن می‌پردازند و مخصوصاً جریان‌های سکولار و آنهایی که اصولاً حضور دین در صحنۀ اجتماعی را قبول ندارند، برای اینکه شاهدی برای ادعاهای خودشان بیاورند این را خیلی تبلیغ می‌کنند و در خاطرات بعضی از کسانی که در حوزه انقلاب اسلامی هم داعیه حضور و رهبری دارند وجود دارد این است که چگونه در دورانی که حوزه هیچ تحرک سیاسی‌ای نداشت و عموماً سیاسی نبود، امام چنین جنبشی در حوزه به راه انداخت؟ اینها ادعا می‌کنند در دورانی که امام نهضت ۱۵ خرداد را شروع کرد اصلًا حوزه، سیاسی نبود و اصلًا حوزه دستی در سیاست نداشت؛ سال‌ها بود که خودش را کنار کشیده بود. به هر حال از سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۰ که حوزه علمیه قم پایه‌گذاری شد تا دوران حضور مرحوم آیت‌الله بروجردی، یعنی حدود چهل سال، حوزه سعی می‌کرد وارد سیاست نشود و در آن دخالت نکند؛ سیاست را امر کثیفی می‌دانست. چگونه در چنین قضایی شخصیتی مثل حضرت امام از دل همین حوزه در می‌آید و سیاست را جز تجلی احکام دینی نمی‌بیند؟ یعنی اگر واقعاً این

فضایی که برای ما توصیف می‌کنند فضای غیرسیاسی است چطوری می‌شود که در این فضا شخصیتی مثل امام طلوع می‌کند؛ اگر این فضا سیاسی است چرا ما واکنشی از ناحیه شخصیت‌های بزرگی مثل مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی یا مرحوم آیت‌الله بروجردی نمی‌بینیم؟ اگر غیرسیاسی است چطور از دل چنین تشکیلاتی چنین شخصیتی ظهر می‌کند؟ دکتر روحانی: حقیقت این است که قبل از اینکه حتی حوزه علمیه قم تشکیل شود، شهر قم پایگاهی بوده است که جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی برای پیشبرد اهداف مقدس خود در آنجا پناه می‌گرفتند. وقتی رهبران مشروطه از تهران کوچ می‌کنند، به قم می‌روند، در آنجا درنگ می‌کنند و از آنجا نهضت را پی می‌گیرند و یا وقتی که مدرس «رحمت‌الله علیه» در جریان اولتیماتوم روس‌ها به قم می‌رود در قم کمیته دفاع ملی تشکیل می‌دهد؛ یعنی قم همیشه پایگاهی بوده است که مبارزان و رهبران مذهبی از آنجا استفاده می‌کردند. سال ۱۲۹۹ که حوزه تشکیل می‌شود ما می‌بینیم که همزمان، یک سلسله جریانات سیاسی خیلی تند با تشکیل حوزه علمیه قم شکل می‌گیرد. مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله نائینی، آیت‌الله صاحب جواهر، آیت‌الله خالصی و... از نجف تبعید می‌شوند و مدتی در قم می‌مانند. خوب اینها صاحب‌نظران سیاسی بودند که با انگلیس جنگیدند و مبارزه کردند. طبیعی است که ورود آنها به قم می‌توانست تأثیر گسترده‌ای در قم داشته باشد. زمانی که حوزه به تازگی تشکیل شده بود، علمایی مثل آیت‌الله انگجی و آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی از تبریز به قم تبعید می‌شوند. آیت‌الله انگجی بعداً بر می‌گردد ولی آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی تا آخر عمرش در قم می‌ماند. خوب معلوم است که این مبارزان برجسته تأثیر بسزایی در آنجا داشتند. هجرت حاج آقا نورالله اصفهانی به قم و داستان قیام قم واقعه دیگری است که در تاریخ ایران اهمیت حوزه را در سیاست نشان می‌دهد. جالب است که بیشتر کسانی را که سابقه مبارزه داشتند به قم تبعید می‌کنند. علمای تبریز را به قم تبعید می‌کنند یا آیت‌الله شیخ محمدحسین برازجانی که حکم جهاد را علیه انگلیسی‌ها در برازجان می‌دهد و از پاران رئیس‌علی دلواری است به تهران تبعید می‌کنند و ایشان در قم از دنیا رحلت می‌کند این از اشتباهات رژیم رضاخانی بوده است که با

این تبعیدها حوزه قم را به کانون سیاست بدل کرده است یا حرکت شیخ محمدتقی بافقی در قم که کلاً معلوم است که چه موجی می‌تواند ایجاد کند و چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؛ شخصیتی مثل محمدتقی خوانساری را که با انگلیس می‌جنگد دستگیر می‌کند و در هند مدتی زندانی می‌کند که امام می‌گوید وقتی خدمت ایشان درس می‌خواندیم آیت‌الله محمدتقی خوانساری می‌گفت که انگلیسی‌ها درباره ما به سربازان هندی گفته بودند که اینها آدمخوارند اگر غل از دست و پای اینها باز کنید شما را می‌خورند؛ این طوری آنها را از ما می‌ترسانند. حساب کنید سید محمدتقی خوانساری با آن سوابق و با آن مبارزه در قم می‌ماند و تدریس می‌کند. معلوم است که ایشان بر روی شاگردانش از جمله امام چه تأثیر عمیقی می‌توانست داشته باشد. از آن مهمتر آمدن آیت‌الله شاه‌آبادی به قم از سال ۱۳۰۷ شمسی است. حاج شیخ عبدالکریم از او دعوت می‌کند و او به قم می‌آید و در آنجا تدریس را شروع می‌کند که امام یکی از شاگردان ایشان بودند. بعد سیاسی این مرد بزرگ متأسفانه تحت الشاعع بعد عرفانی ایشان قرار گرفته و شناخته نشده است که ایشان چقدر عمیق فکر می‌کرد. آن زمانی که بسیاری از روحانیان ما تحت تأثیر عوام‌فریبی و ریاکاری‌های رضاخان بودند و زمانی که او گل به سر می‌مالید و با پای برهنه تا حضرت عبدالعظیم می‌رفت و شمع در دست می‌گرفت و این کارهایش برای برخی گیرایی و جاذبه داشت، آیت‌الله شاه‌آبادی نسبت به او شناخت داشت و خطر او را به علما هشدار می‌داد. جمله‌ای از مرحوم شاه‌آبادی باقی است که می‌گوید «ما وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم تاکنون گذشته از شهادت ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب و یارانشان هزاران شهید از علمای بزرگ در صحنه داشته که در به ثمر رساندن آن نقش مهمی داشته و اکنون ما هستیم که ثمره فدایکاری و جان‌ثاری در اختیار داریم و اینک می‌بینیم که این امانت الهی در معرض دستبرد و نابودی از ناحیه این حکومت جبار است» ایشان همچنین می‌گوید «غلب احکام واقعه چون روزه، نماز، زکات، حج، جهاد مشتمل بر سیاست است»؛ همه اینها در حوزه از لحاظ سیاسی تأثیری عمیق داشته‌اند و حوزه قم را از بدو تأسیس به کانونی سیاسی تبدیل کرده‌اند. از همه مهم‌تر اینکه بعد از سقوط رضاخان

پاتوق و پایگاه فداییان اسلام در قم بود و مبارزاتشان از قم شروع شد. من در آن زمان نبودم اما وقتی در سال ۱۳۴۰ وارد حوزه علمیه قم شدم واقعاً تا آن زمان نه اسم نواب را شنیده بودم و نه آثاری از آنها دیده بودم و نه خبری داشتم ولی وقتی وارد حوزه شدم دیدم حوزه کاملاً متأثر از اندیشه‌های نواب صفوی است، صحبت‌های زیادی در محافل مختلف روحانی از آنها می‌شد. در سال‌گرد شهادت نواب، طلبه‌ها در مدرسه فیضیه مجلس بزرگداشت می‌گرفتند. کسانی که دوران نواب و فداییان اسلام را درک کرده بودند منبر می‌رفتند و در رابطه با نواب حرف می‌زدند. حوزه کاملاً از اندیشه‌های اینها متأثر بود و خود آیت‌الله کاشانی نیز در فضای قم تأثیر عمیقی داشت. طلاب قم بعد از شهریور ۲۰ با جریان حزب توده و کمونیست‌ها مبارزه کردند و تظاهراتی علیه سیدعلی‌اکبر برقی در قم به راه انداختند که منجر به تیراندازی و درگیری شد و عده‌ای از طلبه‌ها مجروه و یا شهید شدند... امام در این قضیه از طرف آیت‌الله بروجردی به صحنه می‌آید و مسائل را پیگیری می‌کند. مبارزات طلاب برای جلوگیری از دفن رضاخان در قم خیلی مهم بوده است. وقتی رضاخان را از خارج می‌آورند و می‌خواهند در قم دفن کنند طلاب شلوغ می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که او را در قم دفن کنند و مقامات دولتی ناچار می‌شووند جسد رضاخان را به تهران ببرند؛ اینها کاملاً نشان می‌دهد که حوزه قم بر خلاف نظر خیلی‌ها با تمام ظرفیتش از آغاز تأسیش کاملاً با سیاست توأم بود.

در سال ۱۳۳۶ هش، شخصی به نام سرهنگ قلقسیه به قم می‌رود. من استنادش را در چاپ پانزدهم یا شانزدهم جلد اول کتاب نهضت آورده‌ام. اصلاً مشخص نیست که او از کجا مأموریت دارد. فقط گزارش می‌دهد که من دو ماهی در قم بودم بالباس شخصی، کفش پاشنه‌خوابیده و با پیراهن یقه‌آخوندی. روزها در بیت علما و در مدارس حضور پیدا می‌کردم و شب‌ها در قهوه‌خانه‌ها پرسه می‌زدم. او ارزیابی خیلی عمیقی درباره موقعیت آقای بروجردی و محبوبیتش در میان مردم، نقش ایشان در انسجام حوزه قم و اینکه بعد از او چه کسانی احتمال جانشینی او را دارند انجام داده بود. او ذکر می‌کند که اولین کسی که بعد از فوت آقای بروجردی ممکن است جانشین ایشان بشود حاج آقا روح‌الله خمینی است که ۵۰۰ شاگرد دارد،

دومین نفر آیت‌الله گلپایگانی است که ۳۰۰ شاگرد دارد، سومین نفر سیدکاظم شریعتمداری است که ۲۰۰ شاگرد دارد و چهارمین نفر آیت‌الله نجفی است که ۱۰۰ شاگرد دارد. نکته اینجاست که او می‌گوید طلاب حوزه علمیه قم متأسفانه به علت تأثیرپذیری از حوزه به شدت ضدنظم هستند و در ماههای محرم، صفر و ماه مبارک رمضان که در اطراف و اکناف کشور پراکنده می‌شوند این اندیشه‌ها را که از حوزه علمیه قم گرفته‌اند در سراسر کشور منتشر می‌کنند و گسترش می‌دهند و این خطرناک است؛ او پیشنهاد می‌دهد که دولت در تهران مدرسه‌ای بنا کند و طلابی را تربیت کند که طرفدار نظام باشند و بتوانند جای طلاب قم را در ایام عزاداری و سوگواری بگیرند؛ این اتفاق واقعًا نشان می‌دهد که جریان حوزه یک جریان کاملاً سیاسی بوده است. کتاب‌هایی مانند *تنبیه الامه* و *تنزیه الملک* آیت‌الله نائینی در حوزه مطرح بوده، کتاب رساله انصافی نوشته ملا عبدالرسول کاشانی که تفکیک قوای سه‌گانه را مطرح می‌کند و کتاب کشف اسرار حضرت امام از کتاب‌هایی بودند که در حوزه گسترش داشتند و طلاب علوم اسلامی را به سیاست روز به درستی آشنا می‌کرده و آنان را سیاسی بار می‌آورده است. منتهای در خصوص اینکه در چنین شرایطی چرا آقای بروجردی و یا مرحوم شیخ عبدالکریم حائری وارد مبارزه نشدن نکته‌ای که وجود دارد این است که دو نهضت گذشته (یکی جریان مشروطه و دیگری جریان ملی شدن صنعت نفت) تأثیر بسیار تلحی بر حوزه گذاشته بود. بزرگترین حرفی که در حوزه‌های علمیه در میان علماء و مراجع مطرح بود این بود که ما هر کاری بکنیم آلت دست قرار می‌گیریم و آنها برد می‌کنند؛ معنایش این نبود که آنها از سیاست گریزان بودند، سیاست را قبول نداشتند یا دین را از سیاست جدا می‌دانستند بلکه حرف آنها این بود که اگر ما بخواهیم در جریان مبارزه وارد بشویم دشمن برد می‌کند و ما را آلت دست قرار می‌دهد. من خودم واقعًا مرهون اندیشه‌های نواب هستم. قبلًا اشاره کردم که نه نواب را دیده بودم نه از سوابق او اطلاعی داشتم. وقتی وارد حوزه علمیه قم شدم یک هم‌مباحثه داشتم به نام آقای نور‌الله طباطبائی نژاد که خدا رحمتشان کند. ایشان همراه ۷۲ نفر در دفتر حزب جمهوری شهید شد. مقدمات را با ایشان شروع کردم و تا سطح را با هم مباحثه

می‌کردیم. او همسن و سال من بود و نواب را ندیده بود متنها برادران بزرگترش برای او تعریف کرده بودند و او برای من تعریف کرد و من را از این رو به آن رو کرد و در من یک تحول عجیبی به وجود آورد. همیشه در فکر این بودم که نواب چه کسی بوده؟ کتاب‌هایش را خواندم، اعلامیه‌هایش را خواندم، حتی نحوه عمامه گذاشتن او برای من جذاب بود و در من تأثیر داشت. اولین بار که در سال ۱۳۴۱ دستگیر شدم رئیس شهربانی سرهنگ پرتو بود. عده‌ای آمدند که برای آزادی من واسطه شوند. سرهنگ پرتو به من اشاره کرد و به حاج آقا مهدی حائری تهرانی «رحمت‌الله علیه» گفت که وقتی من ایشان را دیدم، یاد نواب افتادم. نحوه عمامه بستن و خلاصه روحیه من شبیه ایشان بود. منظور این است که من تحت تأثیر قرار گرفته بودم. آن موقع جو این‌طوری بود، متنها علاما حرفشان این بود که ما در مبارزه تجربه نداریم و دشمن در این زمینه کاملاً مسلط است؛ مار خورده و افعی شده. آنها سوءاستفاده می‌کنند و ما ضرر می‌کنیم. آقای بروجردی گاهی با امام بحث داشتند و همین مسائل را مطرح می‌کردند که سرنگونی شاه کاری ندارد اما بعدش ما می‌توانیم حکومت را به‌گونه‌ای نگه داریم که شیرازه کشور از هم نپاشد؟ این مسئله‌ای بود که برایشان کاملاً مهم بود. در نجف هم وقتی حزب بعث به قدرت رسید علیه آیت‌الله حکیم به شدت جوسازی کردند و پرسش را متهم به جاسوسی کردند. امام در ملاقاتی که با آقای حکیم در کوفه داشت به ایشان هم پیشنهاد داد که شما مبارزه عمیقی را علیه اینها شروع کنید. مرحوم حکیم به ایشان گفته بودند که این مشکلی نیست، اما بعدش چه؟ اگر ما خدای نخواسته نتوانیم کشور را حفظ کنیم و شیرازه کشور از هم بپاشد چه چیزی پیش می‌آید؟ جواب خدا را چه کسی می‌دهد؟ خلاصه این دغدغه‌ای بود که اینها داشتند و گرنه هیچ‌کدام از اینها دین را از سیاست جدا نمی‌دانستند یا این‌طور نبود که با سیاست کار نداشته باشند. علاوه بر این، این نکته را باید در نظر گرفت که آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با تأسیس حوزه قم بزرگ‌ترین ضربه را به استعمار انگلیس، که می‌خواست به نقشه دیرینه‌اش جامه عمل بپوشاند و اسلام و روحانیت را از میان ببرد، وارد کرد. تأسیس حوزه قم همزمان با کودتای رضاخانی بهترین رویارویی با توطئه اسلام‌ستیزی و

روحانیت‌زدایی استعمار انگلیس بود و حفظ آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود که آیت‌الله حائری آن را به درستی انجام داد و نیز آن روزی که آقای بروجردی وارد حوزه علمیه قم شدند با حوزه‌ای مواجه بودند که تقریباً در مرحله فروپاشی بود. رضاخان با ضربه‌هایی که زده بود واقعاً حوزه را در مرحله زوال قرار داده بود و بزرگترین رسالتی که آقای بروجردی به پایان برداشت این بود که از این حوزه تضعیف شده پایگاهی درست کردند که امام با استفاده از آن پایگاه توانست چنین نهضتی را جلو ببرد. اگر آن حوزه نبود، اگر چنین پایگاه عظیم علمی‌ای وجود نداشت شاید چنین زمینه‌ای برای امام فراهم نمی‌شد. آقای بروجردی بزرگترین خدمت را کردند و حرفشان همین بود که ما باید اول حوزه را تقویت کنیم، حوزه را آماده سازیم و انصافاً هم در این زمینه موفق بودند.

دکتر حقانی: این فکر که حوزه قم سیاسی نبود، به نظر من یک فکر انحرافی است که توسط گروه خاصی در ایران رواج داده شد.

دکتر نامدار: در مصاحبه آقای صادق زیباکلام با آقای هاشمی رفسنجانی که تحت عنوان «هاشمی بدون روتوش» منتشر شد وی تلاش می‌کند این تفکر را القا کند که حوزه تا قبل از نهضت امام هیچ نسبتی با سیاست ندارد در حالی که مسئله برعکس است. یعنی به دلیل اینکه از نهضت تحريم میرزا شیرازی تا نهضت امام خمینی حوزه با تمام ظرفیت در سیاست وارد می‌شود، از آموزش‌های اساسی که مقدمات ورود به سیاست است باز می‌ماند. به نظر من آنچه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله بروجردی انجام می‌دهند همین است که فضای حوزه را برای این مقدمات، آموزش‌ها، پژوهش‌ها و نیروسازی‌ها آماده می‌سازند. همین زمینه‌هایی که فراهم می‌شود بعدها بستر برنامه‌های امام می‌گردد.

دکتر حقانی: تاریخنگاران غربی و آنهایی که بالاخره مسائل ایران را مطالعه و بررسی می‌کنند عموماً به این مسئله اذعان دارند که تنها نهاد مدنی در ایران که ضدسلطنت هم هست، روحانیت شیعه است و این را، هم از دوره مشروطه می‌گویند هم بعد از مشروطه در دوره رضاخان و الان هم می‌گویند. واقعاً شما وقتی چنین نهادی دارید که حتی مخالفان هم اذعان

می‌کنند که این نهاد، تنها نهاد مدنی در ایران است، نشان می‌دهد این نهاد چقدر در حوزه سیاسی وارد شده است ولی متأسفانه توسط برخی از افراد که به نحوی تز اسلام منهای روحانیت را دنبال می‌کرند این نظریه مطرح شد که حوزه قبرستانی است که هیچ چیزی در این قبرستان نمی‌روید و نهایتاً وقتی با پدیده‌ای نظیر امام خمینی مواجه می‌شوند، مرحوم نائینی را می‌بینند یا مرحوم مدرس را می‌بینند، دچار یک نوع تناقض می‌شوند که آقا تو می‌گویی قبرستان است پس این چهره‌ها از کجا می‌آیند؟ می‌گویند اینها تکستارهایی هستند که در این آسمان تیره و تار می‌درخشند و درخششان هم به این علت است که خودشان ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی دارند؛ این دقیقاً همان تز اسلام منهای روحانیت است. اما همان‌طور که آقای دکتر روحانی اشاره کردند اساساً از دوره صفویه، روحانیت شیعه در ایران یک مجالی پیدا می‌کند و از آن شرایط تقیه‌ای که به آن تحمیل شده بود (حالا همان شرایط تقیه را هم شما بررسی کنید که یک شرایط کاملاً سیاسی است) وارد فضای جدیدی می‌شود. به محض اینکه شرایط تقیه برطرف می‌شود می‌بینید که علما در حوزه سیاست فعال‌اند و از روش‌های مختلفی برای پیشبرد آرمان‌های دینی در حوزه اجتماع استفاده می‌کنند. در نهضت تحریم تباکو شما این را می‌بینید. قبل از آن هم در مبارزات مرحوم حاج ملاعلی کنی با قرارداد رویتر و فراموشخانه و زمینه‌های فراماسونری در ایران و هجوم استعمار در ابعاد مختلف این را مشاهده می‌کنید. حضور علما در جنگ‌های ایران و روس حتی در خط مقدم نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم واقعاً حوزه دینی را از سیاست جدا کنیم. در مشروطه ما شاهد حضور گسترده علما هستیم. فرمان مشروطه وقتی گرفته می‌شود که علما به حرم حضرت معصومه و شهر مقدس قم مهاجرت می‌کنند و دربار از این مهاجرت به وحشت می‌افتد و نهایتاً مجبور می‌شود زیر بار خواسته مردم و علماء بروند. در خصوص خود حوزه علمیه قم باید عرض کنم که اتفاقاً تأسیس این حوزه در شرایطی است که این شرایط کاملاً سیاسی است؛ یعنی در شرایطی که رضاخان را انگلیسی‌ها روی کار می‌آورند و مأموریت رضاخان نابودی تشیع، اسلام، شعائر دینی و فرهنگ ریشه‌دار ملت ایران می‌باشد. شما می‌بینید که حوزه علمیه در ایران تأسیس

می شود. در سال ۱۳۰۱ هش حوزه علمیه قم توسط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در همین شرایط عجیب و غریب که همه صداحا خفه شده است تأسیس می گردد.

دکتر نامدار: در حقیقت از آن طرف شخصی به نام رضاخان به کمک انگلیس قدرت را در دست می گیرد. مأموریتش این است که دو مرجع قدرت در ایران را از بین ببرد؛ یکی دین و نهادهای دینی و دیگری ایلات؛ اما درست در همین دوران حوزه علمیه قم برای تقویت یکی از مراجع اقتدار ایران تأسیس می شود، آن هم درست در دل حکومت کودتا. خوب، به تعبیر غربی ها این پارادوکس را چگونه می توان حل کرد؟! قاعدها دولت کودتا نباید اجازه بدهد که این تمرکز ایجاد شود؛ این را چگونه می توان تحلیل کرد؟

دکتر حقانی: سؤال بسیار مهمی است ولی من می گویم دولت کودتا به شرطی می تواند اجازه ندهد که پایه هایش محکم شده باشد و به یک اقتداری رسیده باشد که بتواند جلوی این ماجرا را بگیرد. سابقه نشان می دهد که این طور نیست؛ حتی رضاخان برای اینکه از سردار سپهی و وزیرالوزرایی به شاهی برسد دست به تظاهرات مذهبی می زند زیرا می داند برای رسیدن به قدرت، داشتن چهره مذهبی در ایران تأثیر دارد. در چنین شرایطی ممانعت از فعالیت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ساده لوحی است. بنابراین، این ادعا که قبل از نهضت امام در حوزه قم هیچ سابقه ای برای ورود به سیاست وجود ندارد یا سوابق مبارزاتی در قم وجود نداشته، ادعای بی مبنایی است و خلاف متن تاریخ است. حاج آقا هم اشاره کردند منتها ببینید شرایطی در بین النهرين به وجود می آید که علما مصمم می شوند پایگاه جدی تری در ایران و شهر مقدس قم ایجاد کنند. دوره، دوره گذار است. دوره گذار این شرایط و امکان را به اصحاب کودتا نمی دهد که بخواهند ببینند و جلوگیری کنند. البته دولت کودتا شاید این فکر را می کرد که بعد از سوار شدن بر اوضاع می توانند بساط یک نهال نوپا را جمع کنند و از بین ببرند. اتفاقاً این راز مبارزه خاموش علمای قم است. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در همین فرصت گذار، نهاد نوپایی را تأسیس می کند. آن هم در بدترین شرایط؛ یعنی شرایطی که کودتا در ایران رخ داده و انگلیسی ها آمده اند که همه چیز را جمع بکنند. حالا چطوری می شود این نهال را پرورش

داد که طوفان کودتا آن را از بین نبرد؛ رضاخان ابتدا هنوز خودش جای پای محکمی نداشت و احتیاج داشت که بیشتر اطمینان انگلیسی‌ها را جلب کند. این‌طور نبود که انگلیسی‌ها بعد از اینکه رضاخان را انتخاب کردند یکفعه همه امکانات را در اختیارش قرار دهند. او گام به گام پیش می‌آید. شما ببینید حتی در ماجرای خزل، انگلیسی‌ها و رضاخان و خزل و همچنین بختیاری‌ها با همیگر بازی‌هایی دارند. هنوز انگلیسی‌ها دارند آزمایش می‌کنند که آیا می‌ارزد که عوامل داخلی‌ای را که سیاست گریز از مرکز دارند و در بسیاری از وقایع به دلیل همین سیاست در اختیار منافع استعمار قرار داشتند زیر پای رضاخان قربانی کنند یا نه. آنها نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که این کار را بکنند. از طرف دیگر همان‌طوری که گفته شد خود رضاخان هم برای اینکه بتواند مشروعیت بگیرد می‌خواهد خودش را به نحوی به نهاد دینی منتصب کند و اتفاقاً این قدرت نهاد دین و نهادهای دینی در ایران است. اینکه می‌آید تظاهرات راه می‌اندازد و شام غریبان می‌گیرد به همین دلیل است. ظاهراً می‌گویند که مراسم شام غریبان به این شکلی که الان دارد در ایران اجرا می‌شود مربوط به همین دوره است؛ یعنی قزاق‌ها شروع کردند به گرفتن شام غریبان. آنها شمع روشن می‌کردند و در خیابان‌ها راه می‌رفتند. خود رضاخان جلوی دسته‌های عزاداری می‌آمد و گل به سرش می‌مالید. بنابراین، او هنوز می‌خواست پایه‌های خودش را محکم کند. او نمی‌توانست به مصاف جریانی بیاید که در ایران ریشه دارد. جریان کودتا جریانی است که استعمار در کشور ما به وجود آورد. جریان دین جریانی است که در کشور ما سابقه‌ای طولانی دارد و ریشه‌دار است. در هر صورت در همین دوره ما می‌بینیم که حوزه به وجود می‌آید و در جاهایی هم قدرت‌نمایی می‌کند؛ مثلاً در بحث جمهوری‌خواهی این حوزه قم است که جلوی این جمهوری قلابی رضاخان را می‌گیرد. در همان ابتدا شما می‌بینید که واقعاً یک فضای ضداستعماری و ضداستبدادی در ایران حاکم است. منابع آن دوره گزارش می‌دهند که بعد از کودتا با توجه به اینکه حوزه قم هم تأسیس شده است و آن اتفاقات در بین‌النهرین می‌افتد، ضداستعماری‌ترین شرایط در ایران حاکم بود. به واسطه حضور علمای مجاهد که از بین‌النهرین تبعید شدند و به قم آمدند ظرفیتی در این

شهر به وجود آمد که خیلی تأثیرگذار بود. ما اگر لابه لای تاریخ را جست و جو کنیم می بینیم که علماء در همین دوره‌ای که متهم به سکوت هستند و ظاهراً هیچ کاری نمی‌کنند، دارند جلوی پیشرفت صهیونیسم را در ایران می‌گیرند. بعد از آمدن رضاخان، جنبش صهیونیستی، فعالیتش را در ایران به شدت گسترش می‌دهد. عده‌های مهاجرت‌ها از طریق ایران صورت می‌گیرد. حداقل سه نشریه صهیونیستی در ایران منتشر می‌شود. بعضی از آنها عکس هر تسل را می‌زندند. بعد شما می‌شنوید که مثلاً در محله یهودی‌ها در تهران درگیری بزرگی بین مسلمان‌ها و یهودی‌ها رخ داده است. این درگیری‌ها بین طرفداران دو دین نیست. پشت این درگیری‌ها تکاپوهای صهیونیستی قرار دارد و علماء هوشیارند. که یک چنین اتفاقی دارد در ایران رخ می‌دهد. اگر ما کمی وارد زوایای تاریک ایران در این دوره بشویم می‌بینیم بر عکس آنچه گفته می‌شود که خمودگی وجود دارد، فضای مذهبی‌ها خیلی پویاست و به نظرم مبارزه خیلی هم عمیق است.

دکتر نامدار: یعنی بیش از ظرفیتی است که هنوز در حوزه علمیه قم پایه‌ریزی شده است؟

دکتر حقانی: بله.

دکتر روحانی: در جریان وعده بالفور و توطئه گسیل صهیونیست‌ها به سوی فلسطین می‌بینیم که آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری طی تلگرامی به رضاخان، اعلام موضع می‌کنند.

دکتر حقانی: من این را دیدم. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم نکات دیگری هم دارد که به نظرم می‌آید اگر ما به تعبیر حضرت امام در جواب آقای شریعتمداری که می‌گوید ما یک امکان و یک قدرتی داریم که از بمب بالاتر است و آن مردم هستند، توجه کنیم و آن را ملاک قرار بدھیم، آن موقع می‌فهمیم که حضرت آیت‌الله‌العظمی حائری و مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی چه کار بزرگی کردند؛ یک نهاد دینی پرقدرت در ایران تأسیس کردند و سعی کردند آن را در دوره رضاخان و دوره محمد رضا پهلوی از آفات دور نگه دارند و آن نهاد را که در دوره رضاخان ضربه خورده بود احیا و بازسازی کردند. همین نهاد بازسازی شده توسط آیت‌الله بروجردی، اتفاقاً معرفت دینی را در ایران گسترش داد و عمیق کرد و اجازه نداد آن اتفاقی که در ترکیه

رخ داد در کشور ما رخ بدهد. رضاخان بعد از تثیت دیکتاتوری خود همیشه دنبال این بود که حوزه علمیه قم را به هر بهانه‌ای که شده سرکوب کند و از بین ببرد؛ اینکه با کفش وارد حرم حضرت مucchom می‌شود و مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد یک اتفاق ساده و معمولی نیست. معلوم بود که رضاخان دنبال بهانه است تا از حوزه زهرچشمی بگیرد. می‌شنویم در قم به خانواده وی یک تشری زده شد، یا به قول خودشان اهانتی شد او رأساً با توب و تانک به قم می‌رفت تا یک طلب ساده را دستگیر کند! چه کسی باور می‌کند که رضاخان آن رفتار وقیع و وحشیانه را فقط برای دستگیری مرحوم بافقی انجام می‌دهد؟ در ماجراهی قیام قم به رهبری حاج آقا نورالله و در ماجراهی کشف حجاب، رضاخان متوجه شد با ساختار قدرتمند روحانیت روبه‌رو است. او تصمیم گرفت که لک حوزه علمیه قم را بکند. مرحوم حاج عبدالکریم حائری در این وقایع از دو جهت خیلی تحت فشار بود؛ یک جهت مؤمنان بودند که می‌گفتند آقا یک چنین اتفاقی دارد می‌افتد و نمی‌شود سکوت کرد، باید رفت و به هر قیمتی که شده مبارزه کرد و یک طرف هم خود رضاشاhe است. بدترین روش رضاخان برای تحریر حوزه این بود که نزد مرجع تقليد شيعيان نماینده فرستاد که بگويد آقا من می‌خواهم کشف حجاب بکنم. خوب اگر می‌خواهی انجام بدی برو انجام بده؛ چرا نماینده می‌فرستی و به نماینده می‌گویی برو به او بگو من می‌خواهم این کار را انجام بدهم! مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری خیلی با بی‌اعتنایی با نماینده رضاشاhe برخورد می‌کند و یک عبارتی را هم می‌گوید که حالا اینجا جایش نیست که من عرض بکنم... می‌گویند آن شخص موضوع را به رضاشاhe می‌گوید؛ البته ابتدا می‌ترسد که به رضاشاhe بگوید که رئیس حوزه چه گفته است ولی رضاشاhe اصرار می‌کند و این فرستاده هم موضوع را تعریف می‌کند. رضاشاhe می‌زند زیر خنده و می‌گوید این شیخ خیلی زرنگه! من بارها خواستم او را بکشانم در موضوعی که بزم حوزه را درب و داغان کنم ولی هم خودش و هم حوزه را زیر بار این شرایط نمی‌برد.

دکتر نامدار: این مسائل دارای سند تاریخی است؟ من در مورد حاج آقا نورالله دیده بودم که

رضاخان گفت مدرس کم بود حالا آخوندها هم در قم علیه لشکرکشی کردند ولی این ماجرا را نشنیده بودم.

دکتر حقانی: بله؛ یک روایت دیگری هم هست که در فشاری که به حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌آید که برود تا این مبارزه خاموش را به یک مبارزه پرسروصدا تبدیل کند، می‌گویند که آقا! رضاشاه دارد این کارها را می‌کند... حاج شیخ عبدالکریم حائری با تأثر زیاد می‌گوید که شما فکر می‌کنید ما با رضاخان طرفیم؟ و می‌گوید پشت کودتا و پشت رژیم پهلوی، استعمار انگلستان قرار دارد و دشمن پرقدرت ما آنها هستند، فکر نکنید ما با این طرفیم.

در هر صورت اینکه شما جامعه‌ای دارید که پادشاه آن می‌آید عزاداری را منع می‌کند، از سر زن‌ها چادر و روسربی را با وقاحت و وحشی‌گری و برببریت تمام بر می‌دارد و به هیچ‌کسی احترامی نمی‌گذارد و اعتنایی ندارد، حتی مرجع بزرگ شیعیان را از بین می‌برد، بعضی از حوزه‌های علمیه شهرستان‌ها را تبدیل به اصطبل و طولیه می‌کند و به هیچ منطق و قواعدی پایبند نیست، با او باید با چه سیاستی مواجه شد؟ ما یک جلسه خدمت حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی بودیم ایشان گفتند بعد از رفتن رضاخان پرمان ما را صدا کرد و گفت بروید گلپایگان، حوزه را تحويل بگیرید. ما به اتفاق اخوی به آنجا رفتیم و دوباره آنجا را مثلاً گچ و خاک تعداد زیادی کارگر آوردیم و این فضولات را بیرون ریختیم و دوباره آنجا را مثلاً گچ و خاک کردیم، کل مالی کردیم تا به شکل مدرسه درآمد. رضاخان چنین رفتاری با دین و اعتقادات مردم داشت. شما نگاه کنید اگر مرحوم شیخ عبدالکریم حائری می‌خواست برود وارد فضایی که رضاخان برایش تعریف می‌کرد بشود این نهادی که آن نیروی برتر از بمب را می‌سازد عملًا در ایران از بین می‌رفت. ما باید این را بفهمیم و عظمت کار آیت‌الله حائری و آیت‌الله بروجردی را در نهضت امام درک کنیم. شما همین نگاه اسلام منهای روحانیت را که امروز ترویج می‌کنند ملاحظه بفرمایید؛ مهمترین کینه‌ای که در دوران پهلوی از طرف غربگرایان نسبت به روحانیت ابراز می‌شود این است که مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی را به عنوان مرآنامه تشیع صفوی یا تشیع غالی قلمداد می‌کنند؛ مفاتیح در سال ۱۳۱۷ در ایران چاپ

می شود؛ یعنی در بدترین شرایط، یعنی در اوج قدرت رضاخان چنین متنی گردآوری و چاپ می شود که امروزه تمام دشمنان مذهب اهل بیت به آن تهاجم می کنند. این کتاب در دورانی منتشر می شود که افرادی نظیر شریعت سنگاجی، احمد کسری، حکمی زاده و سایر دینستیزان با حمایت رضاخان و تحریک وی به جان دین و ایمان مردم افتاده اند. اینها کسانی هستند که از پشتونه حکومت رضاخانی برخوردارند ولی در همین شرایط سخت شما تیراز مفاتیح را نگاه کنید! در همین دوره کتابی که شامل دعاها و دستورالعمل های عبادی است به یک محموله کاملاً سیاسی تبدیل می شود؛ یعنی شما وقتی مفاتیح می خوانید دارید با رژیم شاه مبارزه می کنید. می گویند در سال ۱۲۱۹ تیراز مفاتیح بالای صد هزار نسخه بود.

دکتر نامدار: یعنی در دوره ای که حکومت رضاخان دارد برای وهابیت تبلیغ می کند و بسیاری از متون را از طریق عواملی چون شریعت سنگاجی، احمد کسری و حکمی زاده و امثال اینها از صحنه خارج می سازد ناگهان کتاب گرانقدری مثل مفاتیح الجنان نوشته می شود. یکی از اسنادی که من درباره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری دیدم و نشان از هوشیاری بالای او در عدم ورود به مناقشاتی است که رضاخان برای او و حوزه تدارک می دید، سندی است درباره انکار رجعت ائمه در زمان ظهور امام زمان توسط شریعت سنگاجی؛ می دانید که دولت کودتای رضاخان برای سرکوب مذهب و مذهبی ها کسانی شبیه کسری، سنگاجی، حکمی زاده و... را وارد صحنه می کرد و از این فضای برای تشیت نیروهای مذهبی استفاده می کرد. ظاهراً در این واقعه شخصی از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری سؤال می کند که نظر شما در مورد انکار رجعت جسمانی ائمه در زمان ظهور چیست؟ حاج شیخ در پاسخ به این سؤال، هوشمندانه جواب می دهد که «احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم ولی این مطلب نه از اصول دین و مذهب است که فرضًا اگر کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده شود و نه از مسائل عملیه است که بر افراد مکلف، لازم باشد اجتهاهداً یا تقليداً به دست آورند». آنچه در این پرسش و پاسخ اهمیت دارد و نشان از هوشمندی و آگاهی کامل این مرجع بزرگ به مقتضیات زمان است دنباله این پاسخ است که می فرماید «در مثل این زمان

باید به نحو دیگری حفظ دیانت مردم نمود و گفت و گوی این نحو از مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد عداوت مضره بین آنها فایده ندارد.» یعنی همان روشی است که در دوره رهبری امام خمینی عده‌ای می‌خواستند در خصوص مسئله کتاب شهید جاوید و مسئله دکتر شریعتی و مسئله سازمان مجاهدین خلق و... ایجاد شبه کنند و امام وارد این‌گونه داستان‌ها که عموماً به نفع استبداد و دیکتاتوری تمام می‌شد و موجب تفرقه مسلمانان در آن شرایط سخت مبارزه می‌گردید، نمی‌شد.

دکتر حقانی: آیا این مبارزه نیست؟ آیا با این مقاومتها می‌توان گفت حوزه ساكت و از سیاست، گریزان است؟ ما اسم مبارزه در این شرایط را می‌گذاریم مبارزه خاموش. البته در دوره مرحوم آیت‌الله بروجردی، ایشان فراتر از مبارزه خاموش عمل می‌کند؛ یعنی یک جاهایی واقع‌آغاز شاه تشریف می‌زند و از شاه چیزهایی را می‌خواهد. ظاهراً تا سال ۱۳۲۹ این روند به رغم تلاخ بودن آن ادامه دارد. مرحوم آیت‌الله بروجردی راضی نیست که به شاه چیزی بنویسد و از او چیزی بخواهد. در استناد ساواک که مربوط به سال ۱۳۲۹ می‌شود آمده که آیت‌الله بروجردی در جریان یک صحبت گفته دیگر از دست این شاه خسته شدم هر چه به او می‌نویسم و هر کاری می‌کنیم راه خود را می‌رود. مخصوصاً آن سال‌های آخر که شاه مأموریت پیدا می‌کند اصلاحات امریکایی را در ایران اعمال کند. اینها همه زمینه‌های ورود به نهضت حضرت امام است. خود حضرت آیت‌الله بروجردی در اوآخر عمرشان می‌گوید که با آن روش‌ها دیگر نمی‌شود جلوی این روند را که رژیم دارد می‌رود گرفت.

دکتر نامدار: یک سؤال دیگر هم مطرح است که چرا رژیم‌های غیرمردمی و جریان‌های منور‌الفکری در تمام جنبش‌های اجتماعی‌ای که روحانیت، رهبری آنها را بر عهده دارد، وقتی توده‌ها به خیابان می‌ریزند و بساط اینها و جریان‌های منتبه به آنها را جمع می‌کنند از یک اصطلاح استفاده می‌کنند و مسئله جالب این است که در فتنه اخیر هم از آن اصطلاح استفاده می‌کنند و بعد از ۱۵ خرداد هم از آن استفاده کردند و آن این است که به مردم پول داده شده که به صحنه بیایند. در اینجا وقتی بساط آنها در ۹ دی جمع شد گفتند که به مردم کیک و

ساندیس داده شده و درباره ۱۵ خرداد هم همین داستان را داریم و شاه هم از این قضایا استفاده می‌کند و دو روز بعد از ۱۵ خرداد در نطقی که در همدان انجام می‌دهد می‌گوید کسانی که در ۱۵ خرداد دستگیر شده‌اند اقرار کردند که نفری ۲۵ ریال پول گرفته‌اند که فقط به خیابان بیایند و بدوند و شعار دهند و بگویند زنده‌باد فلانی. بعد جالب این است که وقتی این مطرح می‌شود نقض غرض می‌شود؛ یعنی فرصت جدیدی به دست مبارزان می‌آید و می‌آیند از این استفاده می‌کنند و می‌گویند که به شاه بگویید که ببین تو چقدر مملکت ویران و ورشکسته‌ای درست کرده‌ای که مردمش این‌قدر بدیخت‌اند که برای ۲۵ ریال حاضرند جانشان را مقابل گلوله قرار دهند. چرا در اکثر تاریخ‌نگاری‌های جریان‌های وابسته به سلطنت و جریان منور‌الفکری هر جایی که در مقابل مردم و رهبری مردمی، کم می‌آورند اصطلاح پول گرفتن را به کار می‌برند؟ آیا چنین چیزی در تاریخ هست؟ سندی در این حوزه داریم یا این از آن فرارهای به جلویی است که متأسفانه عموماً تاریخ‌نگاری رسمی در دوره مشروطه و پهلوی در ایران اعمال کرده و اکنون هم یک سلسله از این رگه‌ها در تاریخ‌نگاری کشور ما هست و در وقایع اخیر هم خودش را نشان داده است.

دکتر حقانی: به نظر من بخشی از این بر می‌گردد به عدم درک پیوند مردم با مفاهیم دینی و روحانیت شیعه و بخشی از آن هم فرار به جلو یا فرار از واقعیتی است که شما به آن اشاره کردید. وقتی در ۱۵ خرداد پیوستگی مردم را با حضرت امام و نهضت ایشان می‌بینند چطور می‌خواهد آن را تحلیل کنند؟ زمانی آنها دین را افیون توده‌ها، مذهب را عقب‌مانده و حوزه را قبرستان می‌دانستند. شما حتی تا این اواخر یعنی تا سال ۵۷ می‌بینید مجتبی طالقانی به پدرش، آیت‌الله طالقانی، نامه می‌نویسد که من به دنبال مکتب مبارزه می‌گردم. اسلام مکتب مبارزه نیست، مارکسیسم را انتخاب کرده‌ام و می‌رود مارکسیست می‌شود؛ یعنی چنین تفکری در آنها وجود دارد. حالا اگر ببینند که در رأس یک حرکت ضداستعماری، ضداستبدادی و ضداستکباری، جریان دینی قرار دارد چطور می‌خواهد آن را برای خودشان تحلیل بکنند؟ فکر می‌کنم سران این جریان می‌دانند که این حرف‌ها بی‌پایه و سخیف است که دین را افیون

توده‌ها بدانند یا روحانیت را پاسدار قدرت حاکم بدانند. همان حرف‌هایی که تحت عنوان زر و زور و تزویر متأسفانه به خورد برخی از نیروهای مذهبی در آن دوره داده می‌شد؛ این را می‌خواهند چطور توجیه کنند؟ اساس تئوری آنها بر این بنا شده است؛ حالا آن تئوری دچار فروپاشی شده است. من فکر می‌کنم که در سطح رهبری برای فریب گروه‌هایی که پیرامون آنها حضور دارند این پاسخ را می‌دهند. هم در آن واقعی و هم در این بحث‌های اخیر که شما فرمودید صدھا شبکه ماهواره‌ای و هزاران سایت دارند داد می‌زنند که نظام، مقبولیت و مشروعیت خود را از دست داده است و مردم هر روز دارند بیشتر از این نظام فاصله می‌گیرند. بعد شما یکدفعه تظاهرات ۲۲ بهمن را می‌بینید؛ چطور می‌خواهند آن را توجیه کنند؟ همه اینها روش‌های جنگ نرم و جنگ روانی است. یکی از این روش‌ها این است که بگویند کیک و ساندیس دادند. یکی از روش‌ها این است که بگویند در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ چند صد هزار نفر جمعیت در میدان آزادی بودند در حالی که شواهد نشان می‌دهد که بالای ۲-۳ میلیون نفر جمعیت در آنجا بود. متأسفانه یکی از دکترهای جامعه‌شناسی از یکی از دانشگاه‌های امریکا تحلیلی درباره تحولات اخیر ایران داشت و می‌گفت که کل جریانی که با نظام همراه هستند دو میلیون نفر بیشتر نیستند؛ آنها هم یا اطلاعاتی هستند یا بسیجی یا سپاهی و یا خانواده شهید؛ ببینید درک آنها تا چه اندازه بی‌اساس، سست و ساده‌لوحانه است! بعضی‌ها از درک عاجزند و نمی‌توانند بفهمند؛ یعنی یک حصاری از لحاظ فکری و ایدئولوژیک دور خودشان کشیده‌اند که نمی‌توانند ببینند. بعد که بین باور خود و آنچه در جامعه رخ می‌دهد این تناقض را می‌بینند باید آن را به نحوی توجیه کنند. دیگر ناجوانمردانه‌ترین شکلش همین است که بگویند پول گرفته‌اند.

دکتر روحانی: بله؛ در مورد پیرایه‌ای که آقای دکتر نامدار به آن اشاره کردند حقیقت این است که اگر شما در طول تاریخ نگاه کنید می‌بینید که در هر مقطعی از زمان، چه در حرکت‌های دینی و چه در حرکت‌های مردمی یکی از حربه‌هایی که دشمن به کار می‌گرفت همین پیرایه بستن بود؛ این چیزی است که به عنوان یک حربه همیشه مورد استفاده دشمن بوده است.

آنچایی که سرنیزه و سرکوب جواب نمی‌داد از این مسئله استفاده می‌کردند و گاهی خوب نتیجه می‌گرفتند. در دوران حضرت علی(ع) کار تبلیغات بر ضد آن حضرت به جایی می‌رسد که وقتی حضرت علی شهید می‌شود و مردم شام می‌شنوند که در محراب عبادت شهید شده است می‌گویند علی مسجد رفت چه کار کند؟ در محراب چه کار داشت؟ یعنی تا این حد این حربه کارآیی داشته که علیه حضرت هم تأثیر می‌گذارد. شما می‌بینید که شیخ فضل الله نوری را به عنوان یک آدم مستبد ضدآزادی خواهی معرفی می‌کنند. تبلیغات به حدی وسیع است که اصلاً صدایش به جایی نمی‌رسد. شما به تاریخ نگاه کنید! کمتر شخصیتی وجود دارد که در طول تاریخ در مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی نقشی ایفا کرده باشد و در تاریخ او را به رشوه‌خواری یا وابستگی به بیگانگان متهم نکرده باشند؛ از میرزا شیرازی شروع کنید تا میرزا آشتیانی و شیخ فضل الله نوری و دیگران و حتی مدرس؛ درباره آقای مدرس گفته‌اند که ایشان از آلمان رشوه گرفته بودند. از این مسائل در تاریخ زیاد می‌بینیم، چنین چیزهایی همیشه وجود داشته است. درباره آیت الله کاشانی کار را به جایی رساندند که فرمود لکه حیضم کردند. در نامه‌ای که در روز ۲۷ مرداد به مصدق می‌نویسد این اتهامات را گوشزد می‌کند. یادم است در سال ۱۳۳۹ به اتفاق یکی از روحانیان که از علاقه‌مندان به آقای کاشانی بود قرار شد برویم خدمت آقای کاشانی. یک تاکسی گرفتیم و رسیدیم در خانه ایشان؛ گفتند آقا منزل هستند، ماشینشان هست. راننده تاکسی گفت خانه این این انگلیسی می‌خواهد بروید؟ ولش کنید! آیت الله کاشانی نستوه و ضدانگلیسی را که پدرش را در مبارزه با انگلیس استعمارگر از دست داده بود این طوری نابود کردند. حقیقت این است که اتهام حربه‌ای بوده که همیشه از آن استفاده می‌کردند. در جریان ۱۵ خرداد رژیم شاه به گونه‌ای وحشتزده و بیمناک شده بود که برای سرکوب نهضت با توب و تانک به جنگ مردم آمد. اکثر گزارش‌های خارجی نشان می‌دهد که قیام مردم به حدی عمیق و برای رژیم خطرناک بوده است که برای سرکوب آن از توب و تانک استفاده کردند. بعد از آن کشتار، شاه دستپاچه می‌شود و برای اینکه یک چیزی بگوید این مطلب را مطرح می‌کند (که بهترین راه هم همین است) که بگویند

عبدالقیس جوجو از مصر آمده پول آورده و ... بعد هم شما اگر کتاب نهضت را مطالعه کنید می بینید تمام گزارش هایی را که ساواک از زبان مردم نوشته بود در آن کتاب آورده شده است. این گزارش ها به خوبی رشد و آگاهی مردم ایران در آن زمان را به نمایش می گذارد. در این گزارش ها نوشته شده است که مردم به این مسئله می خندیدند که خمینی که ماهی چند میلیون به حوزه های علمیه شهریه می دهد حالا محتاج مثلاً یک میلیون تومان باشد که از خارج بگیرد تا بلو راه بیندازد، این چیزی بود که دشمن می خواست از آن استفاده بکند. حالا رژیم شاه در جریان ۱۵ خرداد خیلی دستپاچه شده بود و به صورت مسخره ای یک چیز را سوژه کرد که مردم نفری ۲۵ ریال گرفته بودند؛ این موضوع خیلی به ضرر ش تمام شد و ناچار شد آن را جمع کند، اما دشمنان ایران و قلم به مزدان وابسته به بیگانه این اتهام شاهانه را در هر مقطعی نشخوار می کنند و می کوشند و انمود کنند که قیام ۱۵ خرداد با تحریک ملاکین صورت گرفته است. زهرا شجیعی در کتاب نخبگان سیاسی ایران می نویسد که «بلوای ۱۵ خرداد به دست تنی چند از ملایان که از ملاکین پول گرفته بودند به وجود آمد. دولت تلاش کرد متجاوزین را بدون خونریزی از صحنه کنار بزند که اینها کار را به درگیری کشانند!» این گونه دروغ ها، پیرایه ها و تحریف گری ها امروز نیز به شدت دنبال می شود.

دکتر نامدار: در حوزه مسائل مربوط به اصلاحات ارضی اصطلاحی را فرمودید که به نظر من مسئله درستی است و نیاز هم دارد در این حوزه مطالعه دقیقی بشود؛ آن چیزی که شاه انجام داده بود نه ایده بکری بود که از ذهن مترقی ایشان در بیاید نه تحت مفهوم اصلاحات ارضی بود. پیش از اینکه اصلاحات ارضی باشد تقسیم اراضی بود که در حقیقت برای خودش معنایی داشت و درست هم بود. پیش از اینکه اصلاحات ارضی باشد تقسیم اراضی بود. اصلاحات ارضی معنای وسیعی دارد یعنی اصلاحاتی که در حقیقت برای ایجاد تحول در حوزه تولید علی الخصوص در حوزه تولید کشاورزی اتفاق می افتد که اتفاقاً اصلاحات ارضی ضد تقسیم اراضی است؛ یعنی وقتی شما می خواهید اصلاحات ارضی بکنید یکی از روش هایش این است که تمام اراضی ای را که مالکیت منفک دارد و این مالکیت منفک بخشی از بهرهوری

زمین را از بین می‌برد یک سطح و یک پارچه کنید تا بازدهی تولید را بالا ببرید و بهره‌برداری بیشتری بکنید. وقتی شما عملأً زمین را به قطعات کوچک در بین خانواده‌ها تقسیم می‌کنید و هر کس را مالک این قطعات کوچک می‌سازید ضد قضیه اصلاحات ارضی دارید کار می‌کنید. این را هم از نظر علمی خیلی‌ها گفتند. همین‌طور پیرامون کاری که شاه در حوزه تقسیم اراضی در ایران انجام داد تحلیل‌هایی انجام گرفته که قوی‌ترین آنها کتابی است که در نقد این کار نوشته شده (ما آن را ننوشت‌ایم خود خارجی‌ها و خود کارگزاران تقسیم اراضی آن را نوشته‌اند یعنی با وجود اینکه نسخه امریکایی بود ولی خود امریکایی‌ها نوشتند و این را تحلیل کردند) به نام دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران نوشته فرد هالیدی و نطق‌ها و همچنین نطق‌ها و نوشته‌های حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی دولت امینی و متولی اجرای طرح تقسیم اراضی، که این نوشته‌ها درباره آثار سوئی است که این تقسیم اراضی (نه اصلاحات ارضی) در نابودی کشاورزی ایران داشت و اثرات شومی که بر فضای اقتصادی ایران باقی گذاشت؛ یعنی اقتصاد معیشتی ایران را نابود کرد و اقتصاد مصرفی و مونتاژی را جایگزین آن نمود؛ چون اصلاً اقتصاد ایران در این دوره اقتصاد معیشتی است. اصلاحات ارضی در حقیقت طرحی بوده که از قبل به شکل خیلی مترقبی تری در کشورهایی مثل مکزیک، برزیل، امریکای جنوبی تا حدودی اجرا شده بود و علت شرکت‌هایی بود که نهضت‌های چپ در آنجا شروع کرده بودند؛ برای اینکه از این فضا استفاده کنند و به تعییر خودشان شرایط فئودالی را تبدیل به شرایط سرمایه‌داری کنند و فضا برای جنبش‌های سوسیالیستی فراهم نشود؛ همان ایده را آوردنده در آسیا و هند هم آن را اجرا کردند منتها خودشان اجرا کردند و موفق بودند برای اینکه اصلاحات ارضی انجام دادند ولی تقسیم اراضی نکردند؛ یعنی در خود هند اصلاحات ارضی اتفاق افتاد اما تقسیم اراضی اتفاق نیفتاد. اما وقتی این طرح به ایران آمد از نظر من یک پیش‌زمینه‌ای بود برای ورود به فضای تولید سرمایه‌داری در غرب. اکثر آنها یکی که تحلیل کردند این را قبول کردند که اگرچه این طرح به بهانه جلوگیری از پیشروی کمونیسم در آسیا عملیاتی شد اما آن چیزی که در ایران اتفاق افتاد عموماً تحت عنوان تقسیم اراضی

اتفاق افتاد نه اصلاحات ارضی و تفاوتشان را هم من خدمت شما عرض کرم.

تنها زمزمه مخالفتی که با طرح تقسیم اراضی بود ظاهراً مخالفت آیت‌الله بروجردی در مرحله ابتدایی این طرح در سال ۱۳۳۸ است. شاید تنها دلیلی که می‌خواهند روحانیت را مخالف این طرح و همراه با ملاکین معرفی کنند همین مخالفت‌های آقای بروجردی بود که با اجرا شدن این طرح مخالفت کرده بود که این مخالفت دلایل خودش را دارد. ببینیم چرا آقای بروجردی مخالفت کرد. دلیلش چه بوده است؟ خوب بعدها دوباره وقتی این طرح مطرح شد قرار شد امینی مجری اش بشود. امینی، وزیر کشاورزی خودش را مأمور انجام این کار می‌کند. نطق‌های حسن ارسنجانی را نمی‌دانم در این حوزه خوانده‌اید یا نه. بعدها که این طرح بدون حسن ارسنجانی اجرا شد یکی از بزرگترین منتقدهای اجرایی این طرح بود. او می‌گفت ما قرار بود اصلاحات ارضی کنیم، قرار نبود تقسیم اراضی کنیم؛ این تقسیم اراضی اصلاً کشاورزی را نابود کرده است. در اینکه این طرح امریکایی است هیچ تردیدی نیست. هیچ کسی در تاریخ به آن شک نکرد. آن چیزی که الان برای ما مطرح است این است که چرا امام در رابطه با اصلاحات ارضی سکوت کرد؟ آیا امام موافق بود یا مخالف بود؟ اگر مخالف بود چرا سکوت کرد و درباره این بحث نظر نداد؟ اگر موافق بود این ادعا چیست که بعضی‌ها پخش کردند که اصلاً عده‌ای از ملاکین به کمک روحانیت با این طرح مخالفت کردند؟ تنها نشانی که ما در تاریخ داریم که کسی با طرح اصلاحات ارضی در روحانیت به طور علنی مخالفت کرده باشد فقط مرحوم آقای بروجردی است آن هم در سال ۱۳۳۸. ما هیچ سند دیگری نداریم که روحانی خاصی به شکل سازماندهی شده با وجہه عمومی‌ای که دارد با این موضوع مخالفت کرده باشد. این همیشه برای خود من هم سؤال بود. مخصوصاً آن زمانی که جنابعالی آن استناد مربوط به اصلاحات ارضی را جمع کرده بودید و به شکل یک کتاب مستقل هم درآوردید برای خود من سؤال بود که در یک جاهایی از حضرت امام اشاره‌ای می‌دیدیم که می‌فرمود این طرح، طرح خوبی است، منظورش طرح اصلاحات ارضی است نه تقسیم اراضی. فرموده بودند طرح اصلاحات ارضی طرح بسیار خوبی است اما شاه، کننده این کار نیست و با این کار کشور

ایران را نابود می‌کند (نزدیک به این مضماین). بعدها عده‌ای تحلیل کردند که چگونه اصلاحات اراضی (تقسیم اراضی) اقتصاد معیشتی ایران را نابود کرد. برای هر دهقان طوری زمین را تقسیم اراضی کردند که این حداقل معیشت را برای یک خانواده مثلاً چهارنفره تأمین نمی‌کرد؛ بعد از یک مدتی آن دهقان مجبور بود دست از سر این زمین بردارد و آن را به همان تعاوی‌های کشاورزی که ارباب‌ها در آن سهم عده داشتند بدهد. حالا اینها داستان‌هایی است که به اندازه کافی در تاریخ ایران تحلیل شده است. شما از جنبه تاریخی یک مقدار بحث بفرمایید.

دکتر حقانی: من یک نکته را ابتدا بگویم اساساً اعتقادی به این ندارم که غربی‌ها در ایران در هیچ دوره‌ای در صدد انجام اصلاحات به معنی واقعی کلمه بودند چه برسد به اصلاحات اراضی.

دکتر نامدار: تقسیم اراضی اصلاحات اراضی نیست.

دکتر حقانی: حالا آن هم یک بحثی دارد. من چند نکته به نظرم می‌رسد که خدمتتان خواهم گفت. ببینید ۱۵۰ سال در ایران شعار دادند که می‌خواهند به دروازه‌های سعادت و تمدن برسند، غربی بشوند از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشوید و ... اینها هم همین‌طور به ما می‌گفتند. بالاخره ما به کجا رسیدیم؟ عده کارهایی که اینها کردند با حمایت نیمبند انگلیسی‌ها (از مشروطه بگیرید تا بقیه کارهایشان) فقط ساختارشکنی و تخریب ساختارهای موجود است. حالا احتمال دارد ساختار موجود ما ایراداتی داشته باشد که دارد ولی در مقابل حرکتی که شما می‌خواهید برای بهسازی و بازسازی یکدفعه انجام دهید و وارد می‌شوید و یک طرحی پیشنهاد می‌دهید که آن طرح همه‌چیز کشور را به هم می‌ریزد... آن‌گاه چه خواهد شد؟ ببینید ما در مشروطه داشتیم می‌رفتیم که عدالتخانه ایجاد کنیم، به شکل طبیعی، معنی عدالتخانه را همه می‌فهمند، بندهایش مشخص است، تفاسیر چندپهلو از آن نمی‌شود لیکن از عدالتخانه بحث مشروطه درآمد، یکی قانون اساسی انگلیس را ملاک قرار می‌داد، یکی قانون اساسی بلژیک را ملاک قرار می‌داد، یکی می‌گفت نه قانون اساسی ما قرآن است و دهها مسئله‌ای که شما

می‌بینید در آن دوره پیش آمد. نظر من این است که ما در آستانه مشروطه می‌خواستیم یک تجربه بومی کسب کنیم که نگذاشتند. آخوند خراسانی می‌گوید از ۱۳۱۷ نسبت به مسائل ایران نگران شدیم. نگرانی وجود داشت ولی تشذید شد. ۱۳۱۷ مقطعی است که انجمان اخوت در ایران فعالیت می‌کند؛ هم فعالیت درویشی دارد، هم فعالیت ماسونی دارد. انواع و اقسام گروه‌ها فعال‌اند. حاج آقا اشاره کردند که هر عالمی را که مبارزه ضداستعماری داشته است یک طور خراب می‌کنند. اوج این مسئله ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱ است. بعدش هم ادامه دارد ولی اوجش این زمان است. از چه کسی انتقام می‌گیرند؟ از میرزا حسن آشتیانی انتقام می‌گیرند، از مرحوم شیخ فضل‌الله نوری انتقام می‌گیرند، از آخوند خراسانی انتقام می‌گیرند. نمی‌دانم مرحوم ماقانی یا شربیانی است که نامه می‌نویسند می‌گویند در ایران چه شده؟ مگر ایرانی‌ها تغییر مذهب داده‌اند که این همه دارد به دین و علمای دین در ایران حمله می‌شود؟ اینها احساس خطر کردند بعد هم می‌بینند این ساختار موجود یعنی ساختار رژیم قاجار نمی‌تواند از پس این همه مشکل و معضل برآید. هم از شرایط بین‌المللی درکی ندارد و هم افراد تا بن دندان نفوذ کرده‌اند.

دکتر نامدار: نظام قاجار را همان روشنفکرها اداره می‌کردند.

دکتر حقانی: بل؛ منتها بحث من این است که قاجاریه توان اداره این ماجرا را ندارد و علماً این را فهمیدند و اتفاقاً برای همین است که علی اصغرخان اتابک، صدراعظم مشروطه را تکفیر می‌کنند و می‌گویند آقا این را بیرون بیندازید. می‌روند به دنبال کسی می‌گردند که حداقل به بیگانه وابستگی نداشته باشد؛ یک مقدار عرق ملی داشته باشد. دنبال یک چنین گزینه‌هایی می‌گردند. حالا نمی‌خواهم از بحث منحرف بشویم. به همان بحث اصلاحات ارضی برگردیم. منتها نباید فراموش کرد که هر وقت ما خواستیم یک تحول بزرگ را تجربه کنیم اینها به اسم اصلاحات یا به هر اسمی وارد شدند و مسیر را تغییر دادند. مشروطه هم همین طور با کودتای رضاخانی از دست ملت ایران گرفته شد. ما اگر دقت بکنیم در مواضعی که شهید مدرس دارد، می‌بینیم وقتی افرادی نظیر اینها به نحوی دنبال اعاده مشروطیت هستند (حالا منظور من این نیست که بخواهیم نظام سلطنتی را تعظیم بکنیم اینها نگاهشان این‌طوری نیست واقعاً نه دنبال

براندازی سلطنت هستند نه به دنبال تقدیس و تکریم پادشاه و سلطنت) اینها می‌خواهند قاعده‌های را که قدرت را محدود می‌کند و رضاخان دارد آن را از بین می‌برد دوباره احیا بکنند؛ یعنی ما خودمان در آستانه یک تصمیم‌گیری هستیم و رضاخان به ما تحمیل می‌شود. به نظرم این چیزی هم که امریکایی‌ها در ۱۳۳۹ و بعد در دهه ۴۰ و بعد هم در دهه ۵۰ دنبال می‌کردند همین بود؛ یعنی می‌دیدند که ایران در آستانه یک تحول قرار دارد و اگر ما خودمان این تغییرات را در ایران ایجاد نکنیم احتمال دارد این جریان بباید و غلبه کند. این نگاه کلی من به این‌گونه طرح‌هاست. بنابراین اینها هر کاری کردن جنبه ضد اصلاحات دارد و جنبه اصلاحاتی ندارد. یک بحثی در اصلاحات ارضی مطرح است که به نظر من امام هوشمندانه با این ماجرا برخورد کرد. ما بالاخره در اسلام یک اصلی داریم به نام اصل مالکیت؛ این را نمی‌توانیم رد بکنیم. اگر کسی از راه مشروع مالک یک چیزی شده باشد اسلام این را به رسمیت می‌شناسد. در آن ماجرا بین این مسئله قرار گرفتند که آیا باید چشم را در مقابل ظلم خوانین یا بعضی از مالکین بست یا روی اصل مالکیت؟ بالاخره می‌بینید ما نمی‌توانیم هر دوی اینها را انکار کنیم. ما فئودال و فئودالیسم نداشتیم؛ هر کسی هم می‌گوید داشته‌ایم درک درستی از جامعه ایران ندارد. ولی بعضی از مالکین ما ظالم بودند همه مالکین که ظالم نبودند. اتفاقاً بعضی از مالکین آدم‌هایی بودند که در راستای رشد اقتصاد ملی در ایران فعالیت می‌کردند. شما چطور با این برخورد می‌کنید؟ اگر بباید از این طرح حمایت بکنید، آن بحث طرح تقسیم اراضی، مسئله مالکیت را زیر سؤال می‌برید، اگر نکنید هم متهم می‌شوید به اینکه با خوانین همدستی دارید و از آنها پول می‌گیرید و متهم می‌شوید به اینکه در مظالم آنها شریک هستید چون آنها بالاخره حرفشان چنین مضامینی داشت. به نظرم امام از کنار این ماجرا هوشمندانه عبور می‌کنند. علتش این است که واقعاً به اصلاحات واقعی در سیستم شاهنشاهی اعتقاد داشتند یعنی مایل بودند که ظلم و ستمی وجود نداشته باشد. اما آیا مبارزه با این ظلم و ستم لزوماً با تقسیم زمین‌ها برطرف می‌شد؟ اجرای تقسیم اراضی نشان داد که داستان، الغای رژیم ارباب و رعیتی نبود. واقعاً چنین نگاهی حداقل در آن دوران وجود نداشت. مشخص بود با تقسیم زمین‌ها، ظلم

و ستم به زارعان برطرف نمی‌شود. امام قائل به این بود که بعضی از این خوانین ظالم‌اند و اتفاقاً در ظلمشان، دولتی‌ها و مأموران شاه هم شریک‌اند. خان‌ها در روستا با چه نیرویی کارشان را پیش می‌برند؟ با اسلحه ژاندارم شاه پیش می‌برند. ژاندارم کارش را با چه کسی پیش می‌برد؟ با وکیل آن شهر و نماینده آن شهر؛ دست همه آنها در دست حکومت است و حکومت دارد این مسائل را خودش پیش می‌برد اساساً خود پهلوی‌ها بزرگ‌ترین زمیندارهای ایران بودند؛ ما زمینداری نظیر شاه در ایران سراغ نداریم اصلاً کسی در ایران نیست که به اندازه شاه زمین داشته باشد...

دکتر نامدار: شاه می‌گوید اولین تقسیم اراضی را من کردم؛ من در مرحله اول بیش از هزار هکتار از اراضی پدرم را تقسیم کردم.

دکتر حقانی: آن هم زمین‌های بنجل و غیر بنجل پدرش بود و در مقابل آن پول کلان گرفت. در قالب اعتبارهای بانکی از محل طرح اصلاحات ارضی پول آنها را گرفتند. بحث من این است که اصلاح ارضی، با تقسیم زمین و نفی مالکیت دو مطلب است و رخ نخواهد داد و برای همین امام با این پدیده، هوشمندانه برخورد کردند. یک بحث دیگر این است که واقعاً ما در ایران چند بزرگ‌مالک داریم؟ اصلاً سیستم ایران، سیستم مالکیت‌های بزرگ است؟ زمین‌ها در ایران چطوری بوده است؟ شما اگر نگاه بکنید عده‌اش نوعی خرده‌مالکی است نه عده‌مالکی.

دکتر نامدار: عده‌مالکی دست خود دولت است. دولت، موقوفات، خالصه‌جات دولتی که اراضی بزرگ هستند و... را در دست دارد.

دکتر حقانی: بله؛ بقیه خرده‌مالک هستند. اصلاً در ایران عده‌مالکی به آن معنا نداریم. اینها به دنبال اصلاح نبودند. امریکایی‌ها اساساً نمی‌خواستند شرایط ایران را کاملاً تغییر بدهند؛ می‌خواستند به قول شما اقتصاد نیمه‌معیشتی را هم از ما بگیرند و ما را به یک زائده تبدیل کنند که یک تولیدکننده مواد خام کارخانه اینها باشیم، کارگر مفت صنایع مونتاژ اینها تأمین بشود، نیروی کار ارزان آنها را تأمین کنیم و بازار مصرف محصولات شویم. آرام‌آرام ما بشویم یک زائده‌ای که فقط مصرف‌کننده است؛ یعنی آنها در مصرف با ما مشکل ندارند. شما الان نگاه

کنید مثلاً در حوزه مصرف، لوکس‌ترین کالاها وارد ایران می‌شود زمان شاه هم می‌شد؛ در این موضوع با ما مشکلی ندارند، تحریم هم نمی‌کنند، اما وقتی می‌خواهیم به سراغ یک تکنولوژی برویم آنجا اصلاً محدوده ممنوع است. در آن ماجرا اصلاحات ارضی اینها قصدشان به هم زدن این ساختار است. ضمن اینکه عرض کردم دو، سه مسئله را هم نادیده می‌گیرند. بالاخره اینجا بحث مالکیت چه می‌شود؟ این را باید تکلیفش را روشن بکنیم. به هم زدن آن ساختار، فروش اجباری زمین‌های بی‌باروبر خودشان به کشاورزها و عدم اجرای طرح اصلاحات ارضی و تبدیل آن به تقسیم اراضی. شما حرف‌های بعضی از کسانی را که متصدی همین اصلاحات ارضی هستند بشنوید؛ آقای سالور که ما با او مصاحبه کردیم می‌گوید این طرح بخش‌های دیگری هم داشت که اجرا نشد. حالا شما زمین‌ها را تقسیم کردید، دست مالک را هم که تأمین‌کننده بذر، مسائل مالی، کود، سم و... است قطع کردید. کارگر بیچاره و آن کشاورز را گذاشتید سر این زمین، زمینی که نه از عهده اداره‌اش بر می‌آید، نه می‌تواند آبرسانی آن را کامل بکند، نه می‌تواند بذرش را بخرد و نه می‌تواند کود و آب و سایر هزینه‌های آن را تأمین کند. چه اتفاقی می‌افتد؟ نهایتاً زمین را رها می‌کنند و می‌آیند در شهرهای بزرگ ما حاشیه‌نشین می‌شوند.

دکتر نامدار: مکلش قانون تعاوی زراعی بود که تشکیل ندادند و همین ارسنجانی ادعا می‌کند من آدم از همین نیم‌بندهایی که تشکیل داده بودم یک سمینار درست کردم، یک نشستی در تهران گذاشتم. شاه اعصابش به هم ریخت که همین فردا ممکن است علیه خودش از این نشست استفاده بکنم و (اینها نوشه‌های آقای ارسنجانی است) از دست من عصبانی شد که چرا از طریق افراد عضو تعاوی‌ها در تهران این همایش عظیم را برگزار کردی؟ برای همین من را عزل کردند.

دکتر حقانی: اصلاً قرار نیست در ایران از قالب تقسیم اراضی تحولی ایجاد بشود، کشاورزی شکوفا و مکانیزه بشود! در این زمینه فقط باید این ساختار باید به هم بخورد و به نظر من اینها موفق شدند.

دکتر روحانی: ابتدا باید عرض کنم علت مخالفت آقای بروجردی با برنامه اصلاحات اراضی

یا تقسیم اراضی- همچنان‌که آقای حقانی اشاره کردند- اصل مالکیت بود؛ ایشان چند دغدغه داشتند. امام هم در این مسئله (خودشان برای من تعریف کردند) کاملاً نقش داشتند. اولین دغدغه ایشان اصل مالکیت بود مخصوصاً چون جریان حزب توده در ایران قوی بود و این مسئله تقسیم اراضی که در سال ۱۳۲۸ مطرح شد اصل مالکیت را زیر سؤال می‌برد، از این‌رو آقای بروجردی با آن برخورد کرد. دکتر اقبال آمده بود به آقای بروجردی گفت «بود که خیلی از این زمین‌ها را به زور گرفتند و آقای بروجردی جواب دادند که خوب دزد را بگیرید چرا می‌خواهید همه را به یک چوب برانید. دومین نکته‌ای که درباره آن نگران بودند این بود که رژیم شاه با این کار در مراحل بعدی، برای از بین بردن قوانین اسلام گام دیگری بردارد. امام خودش فرمود من از طرف آقای بروجردی با دکتر اقبال صحبت کردم و به او گفتم که ما به شما اجازه نمی‌دهیم این کار را بکنید برای اینکه این کار افتتاحیه‌ای خواهد بود در جهت دست‌درازی به قوانین اسلام. سومین نکته‌ای که در ذهن آقای بروجردی بود این بود که رژیم شاه اصولاً و شرعاً حق ندارد چنین کاری بکند.

دکتر حقانی: در ید فقیه است که می‌تواند این حکم را صادر کند.

دکتر روحانی: حکومت غاصب حتی اگر مسجد بسازد، حتی اگر قرآن چاپ کند، اینها نامشروع است و جالب این است که از نظر فقهای ما اگر کسی زمین‌ستان یا کلاهستان را دزدید یا از خانه‌تان دزدی کرد و شما رفتید از یک حکومت ظالم استمداد کردید و آن حکومت آمد زمین شما را از متجاوزان گرفت و به شما برگرداند این زمین و متاع آل‌ولد شده است، شما نمی‌توانید از آن استفاده بکنید. در زمان شاه اگر چنین اتفاقی می‌افتد بعداً مردم می‌رفتند و برای تصرف در آنچه از طریق حاکم ظالم پس گرفته بودند از حاکم شرع اجازه می‌گرفتند. خوب وقتی یک حکومت غاصب حتی اگر مال شما را، که دزد برده است بباید پس بگیرد آن مال، نامشروع می‌شود دیگر حساب کنید اینها ببایند کاری انجام بدند؛ این مسائلی بود که آقای بروجردی با آنها درگیر بود. وقتی جریان تقسیم اراضی پیش آمد امام نیز به همین عالی

که ذکر شد با آن مخالف بود، علاوه بر این امام چنان‌که در سخنرانی و موضوع‌گیری خود در سال ۱۲۴۱ بیان کرد، به خوبی می‌دانست که هدف امریکا از رفرمی که زیر عنوان «اصلاحات» به شاه تحمیل کرد وابسته کردن هرچه بیشتر ملت ایران به امریکا و فلنج کردن کشاورزی ایران بود، با وجود این امام به مبارزه با آن برنخاستند چون می‌فرمودند مبارزه به نفع خود شاه است. مسئله اصلاحات ارضی، تحمیل امریکا بود و شاه خودش نمی‌خواست این طرح اجرا شود چون ملاکین، ستون فقرات نظام شاه بودند. امیراسدالله علم در بیرجند خودش از ملاکین معروف بود، چاقو دسته‌اش را نمی‌برد. اینها نمی‌خواستند این کار بشود و منتظر بودند از طرف علماء مخالفت بشود تا به امریکا بگویند ما نمی‌توانیم انجام بدھیم چون علماء مخالفت می‌کنند چنان‌که این مسئله را در سال ۱۳۲۸ عنوان کردند، آقای بروجردی مخالفت کرد و اینها سریع از زیرش در رفتند. بنابراین امام به خاطر اینکه در این جریان، شاه را از مخصوصه‌ای که به آن دچار شده بود رهایی نبخشد به مبارزه با آن برنخاست. من در جلد اول کتاب نهضت امام آورده‌ام که امام فرمود اگر این برنامه به نفع دهقانان نیست و نخواهد بود به نفع رژیم شاه هم نیست و اینها به چالش کشیده می‌شوند؛ امام به این علل علیه رفرم ارضی شاه به مبارزه برنخاست اما ایشان دستخطی دارند که خیلی جالب است؛ از ایشان در همان سال ۱۳۴۰ سؤال کرده بودند که نظرتان در مورد اصلاحات ارضی چیست؟ ایشان گفته هر گونه زمینی که ملاکین حق فقرا را نداده باشند، به زور گرفته باشند و یا اینکه چیزهایی مثل زکات را نپرداخته باشند، نماز در آنجا باطل است، نمی‌توانند استفاده بکنند و نامشروع است. از آن طرف هم اگر زمینی که حکومت از ملاکینش بگیرد و به دهقان بدهد این هم نامشروع است و استفاده از آن اشکال دارد و نماز در آن جایز نیست. فتوایی که امام دادند به گونه‌ای بود که هیچ‌کس آن را چاپ نکرد، نه خوانین، نه ملاکین، نه هیچ‌کس دیگر. این مسئله در تاریخ مسکوت ماند و در جایی پیدا نمی‌شود. اخیراً من آن را پیدا کردم و جالب هم است...

دکتر حقانی: این همین هوشمندی‌ای است که عرض کردم.

دکتر روحانی: امام به گونه‌ای پاسخ داده‌اند که ملاکین نمی‌توانند از آن استفاده بکنند.

هواداران تقسیم اراضی شاهانه هم نتوانستند از آن بهره‌برداری بکنند، این موضوع را همین طور مسکوت گذاشتند. همان‌طور که آقای دکتر حقانی اشاره کردند امریکا نمی‌خواست واقعًا در این مملکت اصلاحاتی صورت بگیرد هدفشان از این کار در گام نخست فلچ کردن کشاورزی ما بود که عجیب است امام در همان سال ۱۳۴۱ در چند سخنرانی می‌گوید امریکا می‌خواهد کاری بکند که ما برای نان شب محتاج آنها باشیم، نفت ما را ببرند و گندم سیاه را که می‌ریختند در دریا و قابل استفاده نبود به ما بفروشند الان نفت ما را می‌برند و در مقابل به ما این گندم را می‌دهند بعد می‌فرمایند یک استان ایران مانند سیستان و بلوچستان غله کشور را تأمین می‌کرد.

دکتر حقانی: انبار غله ایران بود.

دکتر روحانی: این نعمت و این موهبت را اصلاحات ارضی شاه از ما سلب کرد. خوب اینها کاملاً مشخص بود که یک برنامه فرماليه است. اگر شما دقت کنید کاری که انجام دادند حتی آن تقسیم اراضی به صورت واقعًا درستی انجام نگرفت؛ او لا آمدند استثنائی قائل شدند و گفتند تمام زمین‌هایی که به صورت مکانیزه کشت و زرع می‌شد استثنای ...

دکتر نامدار: که معلوم است این زمین‌ها متعلق به چه کسانی است!

دکتر روحانی: زمین‌هایی را که در آن باغ بود یا در آن ساخت و ساز شده بود استثنای کردند و به هر مالکی نیز اجازه دادند یک آدانگ را نیز برای خود حفظ کند. بعد آمدند زمین‌های با این را به طور رایگان به دست دهقان ندادند. از مالک با پول مردم یکجا خریدند و یکجا پولش را دادند و با اقساط ۱۵ ساله به دهقان فروختند. از آن طرف مالک، آن پولی را که از فروش زمین‌های بی‌صرف خود گرفت در تعاوونی‌های زراعی و در کارخانه‌های موتناش، سرمایه‌گذاری کرد و کلی به نفع امریکا و خاندان سلطنتی و مأموران درجه اول حکومتی شد که خود، سهامداران این تعاوونی‌ها و کارخانه‌های بنجل بودند.

دکتر نامدار: به هر خانوار ۵ هزار متر دادند. باید در گیلان به هر خانواده ۷ هزار متر می‌دادند برای اینکه بتواند معیشت خود را تأمین کند چون برنج زیر ۵ هزار متر جواب نمی‌داد.

۵ هزار متر دادند بعد از مدتی آنها زمین را رها کردند چون نمی‌توانستند کاری بکنند؛ هزینه تولیدش بالا بود و درآمدها کافف هزینه تولید را نمی‌داد.

دکتر روحانی: کشاورزی که تا دیروز بالاخره یک لقمه نانی می‌خورد، بذری از مالک می‌گرفت و با تراکتور یا وسیله دیگری که مالک در اختیارش قرار می‌داد زمین‌ها را شخم می‌زد وقتی آمدند این زمین را در اختیارش قرار دادند، نه بذر داشت، نه امکان کشت و نزع داشت، نه آب داشت، هر ماه هم به جای ملاکین دیروز، ژاندارم بالای سرشان بود که قسط ماهانه را بگیرد و لذا بعد از مدتی از گرسنگی و بدبوختی دست زن و بچه‌هایشان را گرفتند، از روستاهای کوچ کردند، به شهرها روی آوردند و حلبی آبادنشین شدند و کپرنیشنی در کنار شهر گسترش پیدا کرد. پس بنابراین نکته اینجاست آیا به منافع ملاکین آسیبی رسیده بود که اینها بیایند به کسی پولی بدهند و کسی را تحریک کنند برنامه‌ای را راه بیندازد؟ این برنامه‌شان بود. دولت با قانون به اصطلاح اصلاحات ارضی آن زمین‌های ارزشمندی را که در اختیار ملاکین بود استثنای کرد. از آن طرف زمین‌های بایری را هم که گرفت از ملاکین، یکجا خرید و پولش را داد تازه کلی پول گیر ملاکین آمد. ملاکین چه زیانی دیده بودند که بیایند پول بدهند تا روحانیت از آنها حمایت کند؟

دکتر نامدار: ملاکین مال کجا بودند؟ هم‌سفره حکومت بودند. آمارهای رسمی نشان می‌دهد که پس از اجرای طرح تقسیم اراضی، از درآمد نفت برای وارد کردن مواد غذایی استفاده می‌شد. در ظرف ۵ سال بعد از اجرای تقسیم اراضی ۲۴۵ میلیارد ریال از درآمدهای نفتی صرف واردات مواد غذایی شد و برآورد گردید که این مبلغ تا سال ۱۳۵۶ ده برابر شود.

دکتر روحانی: تازه کسانی که از این واردات سود می‌برند و به طور کلی سودبرندگان اصلی طرح تقسیم اراضی، همه در خدمت خود رژیم و وابستگان به خانواده سلطنتی و دولت بودند. حساب بعضی خرده‌مالکینی را که با رژیم سر ناسازگاری داشتند و تسليم نبودند رسیدند. بنابراین در اینجا ضرری برای ملاکین پیش نیامده بود که حالا پولی بدهند و کسی را تحریک بکنند و از آن طرف هم اگر قرار بود امام از ملاکین پول بگیرد خود شاه حاضر بود

بیشتر از آنها به امام و دیگر علما پول بدهد تا فقط سکوت کنند و حرفی نزنند. دیگر نیازی نبود که بیایند از ملاکین پول بگیرند. خود رژیم شاه حاضر بود ۱۰ برابر آن پول را بدهد تا اینها در خدمت رژیم قرار بگیرند و نیازی نبود آنها خود را به خطر بیندازند.

دکتر حقانی: البته این به عدم درک قوانین و ضوابط دینی و تحلیل غلطی که هم مارکسیست‌ها و هم التقاطی‌ها در این زمینه‌ها دارند هم برمی‌گردد. ببینید مثلاً یک کسی باید حقوق شرعی خودش را مثلاً خمس خودش را پرداخت بکند بعد این تعبیر می‌شود به اینکه بین علماء، تجار و بازرگانان از اول هم پیوند بوده است؛ این پول می‌داده و آن هم توجیه می‌کرده است. این نشان‌دهنده عدم درک به اصطلاح قوانین دینی و مناسباتی است که در ایران حاکم است. در ماجراهی تباکو اینها خواستند همین حرف را بزنند ولی یک تاجری را می‌آورند که می‌گفت آقا در معامله با امام زمان با آن حکمی که میرزا شیرازی داده انبار تباکوی خودم را آتش زدم. تاجر دنیال این است که یک ریال به دارایی‌های خودش اضافه کند و یک پولی اضافه کند یا آن مالکی که با شاه درگیر می‌شود تمام فکرش این است که زمینش را اضافه بکند، برای دنیاپیشان است؛ پس این چه انگیزه‌ای است که آن تاجر تباکو را وادر می‌کند انبارش را آتش بزند؟ اینها مسائلی است که متأسفانه مارکسیست‌ها نمی‌فهمند. تاریخ‌نگاری ما متأسفانه یا چپ است یا لیبرال. در دوران پهلوی تاریخ‌نگاری ما تحت تأثیر این دو جریان است. نگاه این دو جریان به مقولات دینی بسیار سطحی است...

دکتر روحانی: بله؛ اکنون نیز متأسفانه غالب تاریخ‌نگاران کشور ما تحت تأثیر سبک و سیاق تاریخ‌نگاری فراماسون‌ها و مارکسیست‌ها هستند. نکته دیگر اینکه وقتی ما به دفاتر مالی علماء در حوزه‌ها مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که کمتر مالک بزرگی با حوزه‌ها کمک می‌کردند پول می‌دادند اینها اهل وجوهات بوده؛ اتفاقاً آنها بیکاری که می‌آمدند به حوزه‌ها کمک می‌کردند پول می‌دادند اینها خردمندان و کشاورزانی بودند که اگر واقعاً چیزی به نفع آنها بود به نفع حوزه‌های علمیه هم بود. اگر به این موضوع دقیق‌تر نگاه بکنیم تقسیم اراضی و مالک شدن کشاورزان به نفع حوزه و به نفع روحانی بود چون اینها زیاد با حوزه‌ها در ارتباط بودند. ملاکین بزرگ که با

دکتر حقانی: امام به موقعیت آیت‌الله بروجردی و بعضی از علمای بزرگ اشاره می‌کنند که

اگر مثلاً ما دنبال مال‌اندوزی و دنیاطلبی باشیم این وضعیت آیت‌الله بروجردی نمی‌شود که بعد از فوتش این‌قدر بدھی داشته باشد. ببینید همین عدم درک است که باعث عدم فهم رفتار اجتماعی می‌شود. طرف دارد حقوق شرعی اش را پرداخت می‌کند و کسی که این پول را می‌گیرد انصافاً بار مسئولیتش به مراتب سنگین‌تر از آن کسی است که دارد پرداخت می‌کند و

این وجه باید در مواردی مصرف بشود که عمدتاً موارد شخصی نیست. راجع به خود حضرت امام می‌گوییم؛ از یکی از آقایان شنیدم که می‌گفت مرحوم حاج آقا مصطفی عبا خیلی مناسبی نداشت بعد به امام گفتیم شما بالاخره مرجع تقیید هستید و می‌توانید یک عبا برای ایشان تهیه کنید. خیلی تلاش کردیم که امام رضایت بدهد که ما مثلاً از محل وجوهات، عبا بخوبیم و به حاج آقا مصطفی بدهیم چون آن عبا در شأن ایشان نبود اما امام به هیچ‌وجه زیر بار نرفت.

دکتر روحانی: در همان نامه‌ای که حاج آقا مصطفی هنگامی که به ترکیه تبعید شده بود به مادرش می‌نویسد می‌گوید فلان مبلغ به داروخانه پاستور بدھکارم، فلان مبلغ به حمام (یعنی حتی پول حمام نداشته و بدھکار می‌شده است) فلان مبلغ به بقال سرکوچه بدھکارم، یعنی آن زمان با وجود اینکه امام در اوج قدرت و میارزه بود و پول زیادی در دستش بود حاج آقا مصطفی این وضع را داشت که به حمامی، داروخانه و بقال سرکوچه بدھکار بود و مجبور می‌شد به مادرش نامه بنویسد که این بدھی‌های او را بدهند.

نکته دیگری که درباره اتهامات شاه به امام درخور توجه است این است که یک جا ادعا می‌کند که خمینی از جمال عبدالناصر پول گرفته است تا علیه کشورش بلوا به راه بیندازد! در جای دیگری می‌گوید خمینی با پول ملاکین بلوا به پا کرده است. در جای دیگری ادعا می‌کند که این حزب توده و عمال شوروی بودند که مقام او را به عرش رسانیدند و در جای دیگری می‌گوید تیمور بختیار در پشت حرکت خمینی بوده است؛ این‌گونه پیرایه‌تراشی‌ها و

یاوه‌گویی‌ها نشان از استیصال شاه در برابر امام و احساس خطر او از قیام مقدس ۱۵ خرداد دارد. شاه با این اتهامات تلاش داشت آن قیام را در هم بشکند و از پیامدهای انقلاب‌آفرین آن پیشگیری کند، لیکن دیدیم که آن ترفندهای شاهانه سستتر از آن بود که بتواند موج بیداری را که قیام ۱۵ خرداد آفرید از میان ببرد. قیام ۱۵ خرداد شالوده انقلاب اسلامی را ریخت و خون شهدای ۱۵ خرداد در ۲۲ بهمن ۵۷ به بار نشست و پیروزی انقلاب اسلامی را به همراه آورد.

دکتر نامدار: خسته نباشید! پیرامون ۱۵ خرداد، مسائل خیلی زیاد است. بزرگواری فرمودید که وقت خودتان را در اختیار فصلنامه پائزده خرداد قرار دادید. این جلسه به پایان رسید. امیدوارم توفیقی حاصل بشود تا در نشست دیگری باز هم بعضی از نکات ناگفته تاریخ ایران، که سوالات زیادی پیرامون آنها وجود دارد، مورد ارزیابی قرار گیرد.